اسلام و توسعه سیاسی

اسلام و توسعه سیاسی

سید مشتاق الحلو

بسم الله الرحمن الرحیم

طرح موضوع:

بامطالعه جغرافیای جهانی می‌بینیم که تمامی جهان اسلام جزء جهان سوم و در حقیقت جهان توسعه نیافته قرار دارد. و حتّی اگر چند کشوری از میان آنها در مسیر توسعه قرار گرفته اند، کشورهایی هستند که سیستم لیبرالیستی در آنها حاکم است. لذا هر بیننده ای در وهله اوّل در خواهد یافت که این اسلام است که موجب واپس گرایی این جوامع شد.

این نوشته در صدد آن است که علّت اصلی این واپس گرایی را کشف کند و سهم اسلام در خلق آن را تعیین کند.

قطعاً یکی از مباحث مهم این موضوع مسأله جایگاه توسعه سیاسی در نظام مبتنی بر ولایت فقیه است.

امّا به علّت اهمّیت این مطلب و کثرت مباحث مطرح شده در آن امکان پرداختن به آن در یك مقاله وجود ندارد. لذا این مطلب اصلاً مطرح نشده و تنها قسمت اول کار در حدّ توان ارائه می‌شود.

این نوشته ناظر به دوره تاریخی خاصّی نیست و بیشتر در پی مطرح کردن مباحث نظری اسلام و توسعه سیاسی است.

نوشته هایی که تاکنون دررابطه با اسلام و توسعه نوشته شده تقریباً همگی ناظر به توسعه اقتصادی و این نشانگر اولویّت دادن متفکران اسلامی به توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است. البته در دو سال اخیر به مسأله توسعه سیاسی توجهی شده ولی بیشتر در حد مقاله ها و مصاحبه ها است و کمتر کتابی در این زمینه نگاشته شده و به علّت نبودن اطلاعات مطبوعاتی سالهای اخیر، در سیستم‌های اطلاع رسانی دسترسی به آنها بسیار مشکل است.

سؤال اصلی: توسعه چیست؟ ابزارهای آن کدام است؟ موضعگیری اسلام نسبت به آن چگونه است؟ چه نقشی در گذشته آن داشته و چه پتانسیلهایی برای آینده آن دارد؟

سؤالات فرعی: 1 ـ تعریف و شاخصه ها و اهداف توسعه سیاسی از دیدگاه غربی چیست؟

2 ـ اسباب توسعه نیافتگی چیست؟ راهکارهای حرکت به سوی توسعه کدام است؟

3ـ برخورد مذهب به طور عام و اسلام به طور خاص با توسعه سیاسی چگونه است؟ و آموزه‌های اسلامی ضد توسعه کدامند؟

4 ـ توسعه سیاسی مورد پذیرش اسلام کدام است؟ راهکارهای رسیدن به آن چیست؟

مفروضات:

1 ـ جوامع صنعتی به توسعه سیاسی رسیده اند.

2 ـ جوامع اسلام توسعه نیافته هستند.

فرضیّه:

هر چند که در دوره اوّل، اسلام موجب پیشرفت و توسعه جامعه خود شد، ولی این مسأله مربوط به دوره محدودی از تاریخ است که زندگی ساده بوده و مؤسسه‌های مدنی شکل نگرفته بود. لذا می‌بینیم که این توسعه توان ادامه حیات نیافت و این جوامع در عین تمسّك به اسلام به قهقرا باز گشتند. پس عامل اصلی آن باید خود اسلام باشد.

متغیّرها:

متغیّر مستقل: اسلام

متغیّر وابسته: توسعه سیاسی

روش تحقیق: آمیزه ای از سه روش توصیفی ـ علّی ـ کتابخانه ای است.

سازماندهی تحقیق:

این نوشته دارای مقدمه، چهار فصل و نتیجه گیری می‌باشد. در فصل اول، چهارچوب نظری بحث مطرح می‌شود. در فصل دوم، عوامل توسعه نیافتگی بررسی می‌شود. در فصل سوم، موضعگیری مذهب در قبال توسعه و آموزه‌های اسلامی ضد توسعه بررسی می‌شود.

ودر فصل پایانی تلاش شده تا توسعه سیاسی مورد پذیرش اسلام و راهکارهای رسیدن به آن بررسی شود، که این فصل خود مقدمه ای برای کاری دیگر شمرده می‌شود.

ودر نتیجه گیری، پاسخ آزمون فرضیه اعلام می‌شود.

فصل اول ـ تعریف توسعه سیاسی، شاخصه ها واهداف آن

اهمّیت توسعه سیاسی: برخی از صاحب نظران معتقدند که علّت توسعه نیافتگی بعضی از کشورها با وجود امکانات مادی مناسب برای توسعه، در توسعه نیافتگی سیاسی آن کشورها است.

تعریف توسعه: Development

پراساد سیرا (اقتصاددان هندی)، توسعه را اینگونه تعریف می‌کند:

توسعه به عنوان يك مفهوم متعالی، دستاورد بشری و پدیده ای چند بعدی است و في نفسه يك مسلك (ایدئولوژی) به حساب می‌آید.([1])

به نظر او باید مدل توسعه يك كشور، هدفهای سه گانه حقیقت، خوبی و زیبایی را دنبال کند. از این سه مقوله در نگرش ها، مذاهب، عقاید و فرهنگهای مختلف، برداشتهای متفاوتی متصور است. از این رو توسعه ای که بخواهد براساس این سه رکن صورت گیرد، مدل و الگوهای آن نه وام گرفتنی است، ونه تحمیل کردنی، بلکه تنها توسط هر قوم و ملّتی ساختنی است.([2])

برای درك معنای درونی توسعه، باید حداقل سه ارزش اصلی به عنوان پایه فکری و رهنمود عملی در نظر گرفته شود. این ارزشها عبارتند از: معاش زندگی، اعتماد به نفس، آزادی... منظور از آزادی رهایی از شرایط مادّی از خود بیگانه کننده زندگی و آزادی از قیود اجتماعی انسان نسبت به طبیعت جهل، بدبختی و نیز آزادی از انسانهای دیگر، نهادها و باورهای جزمی است.([3])

عده ای معتقدند که توسعه اصطلاحی نیست که ما به دلخواه خود بتوانیم آن را تعریف کنیم، بلکه توسعه تحولی است اقتصادی و اجتماعی که در عالم واقع رخ داده است و هر تعریفی مبتنی بر ویژگیهای همان رخداد معین می‌باشد. پس توسعه عبارت است از حرکت جامعه از يك مرحله تاریخی و توفیق آن به ورود همه جانبه به مرحله دیگر از تاریخ.([4])

گروه دیگری توسعه را امری ارزشی تلقی کرده اند و معتقدند توسعه بالا رفتن رفاه عامه مردم از طریق تحولات تولیدی برای نیل به خود بسندگی نسبی و تأمین بهتر عدالت اجتماعی، زدون فقر و محرومیت، افزایش مشارکت آحاد مردم در سرنوشت خویش و خلاصه، دستیابی به ارزشهای مورد نظر خویش است.([5])

توسعه شامل عناصر زیر است:

1 ـ بهبود، رشد و گسترش همه شرایط و جنبه‌های مادی و معنوی زندگی اجتماعی.

2 ـ گسترش ظرفیت نظام اجتماعی برای برآوردن احتیاجات محسوس یك جامعه، امنیت ملی، آزای فردی، مشارکت سیاسی، برابری اجتماعی، رشد اقتصادی، صلح، موازنه محیط زیست و....

3 ـ فرآیند بهبود بخشیدن به کیفیت زندگی افراد جامعه.

جنبه‌های مهمّ توسعه عبارتند از:

ارتقای سطح زندگی افراد (مثل در آمد، مصرف مواد غذایی، خدمات بهداشتی و آموزشی) از طریق مناسب رشد اقتصادی، ایجاد شرایطی که موجب رشد عزّت نفس افراد شود و افزایش آزادیهای آنها.

4 ـ فرآیندی که کوششهای مردم و دولت را برای بهبود اوضاع اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی محل هماهنگ کند. مردم این محل را در زندگی یك ملت ترکیب نماید و آنهارا تماماً برای مشارکت در پیشرفت ملی توانا سازد.

ابعاد گوناگون توسعه:

توسعه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ملّی.([6])

توسعه سیاسی را جزء توسعه اجتماعی نیز می‌شمرند.

تعریف توسعه سیاسی:

افزایش ظرفیت و کارآیی یك نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادگی و تغییرات اساسی در یك جامعه.

توسعه سیاسی بارشد دموکراسی مترادف است. هر اندازه یك نظام سیاسی از انعطاف پذیری به انعطاف پذیری، از سادگی به پیچیدگی، از دنباله روی به خود مختاری و از پراکندگی به یگانگی گرایش پیدا کند، به همان نسبت توسعه سیاسی نیز در آن نظام افزایش می‌یابد.

نوسازی سیاسی بیشتر به برقراری تجملات سیاسی اشاره می‌کند. در حالیکه توسعه سیاسی بیشتر جنبه رفتاری و بنیادی دارد. به بیان دیگر در حالی که نوسازی سیاسی باجنبه‌های روبنایی توسعه سروکار دارد، توسعه سیاسی بادگر گونیهای زیر بنایی مربوط می‌شود. سه عامل سازمان کارایی، تعقل عملی، همبستگی ایدئولوژیك رهبران و پیروان را از لوازم توسعه سیاسی دانسته اند.([7])

ساموئل هانتیگتون، توسعه سیاسی را توان ذاتی یك نظام جهت پاسخگویی به نیازهای مردم که مبتنی بر مشروعیت نظام و مشارکت همگانی مردم در امور سیاسی است، می‌داند.([8])

لوسین پای، توسعه سیاسی را «افزایش ظرفیت نظام در پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و همچنین افزایش مشارکت سیاسی» می‌داند.([9])

دریك جمع بندی کلّی می‌توان توسعه سیاسی را این گونه تعریف کرد:

گسترش مشارکت همگانی برای پاسخ گفتن به نیازهای مربوط به:

1 ـ توسعه اقتصادی.

2 ـ ورود طبقات و گروه‌های اجتماعی جدید به میدان فعالیت سیاسي.

3 ـ انفکاك نهادها و نقش‌های سیاسی برای فراهم کردن زمینه این مشارکت و تأمین کارآیی نظام در حل دشواریهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی که پیش روی نظام قرار می‌گیرد.([10])

پس از تعریف توسعه سیاسی چند اصطلاح دیگر که در بحث توسعه کلیدی شمرده می‌شوند، تعریف می‌شوند:

فرهنگ سیاسی:

آلموند: زمانی که ما از فرهنگ سیاسی یك جامعه گفتگو می‌کنیم به نظام سیاسی خاصّی اشاره می‌کنیم که در شناختها، احساسات و ارزیابی آن مردم درونی شده است.

مشارکت: participation می‌توان جوهره اصلی آن را درگیری فعالیت و تأثیر پذیری دانست.([11])

فرهنگ سیاسی مشارکت: آلموند که اولین شخص بود که این اصطلاح را به کاربرد، این گونه تعریف می‌کند:

«افراد در فرهنگ سیاسی مشارکتی شناسایی متقابلی نسبت به نظام سیاسی و عضویت خود در آن داشته وگرایش فعال نسبت به ساختهای سیاسی، اداری و روندهای تصمیم گیری و اجرایی دارا بوده و اعم از اینکه با نظام شناخته شوند یا آن را ردّ کنند، از نفوذ آن در زندگی خود آگاهند و سعی در نفوذ در خط مشی ها و تصمیمات دارند».([12])

شاخص‌های فرهنگ سیاسی مشارکتی:

الف ـ شاخصهای نگرشی: 1 ـ خرد باوری. 2 ـ فردگرایی. 3 ـ قراردادگرایی. 4 ـ تقدم حقوق بر تکالیف. 5 ـ خویشاوندی نظام سیاسی. 6 ـ محدودیّت و نظارت پذیری قدرت سیاسی.

ب ـ شاخصهای ارزشی; 1 ـ اعتماد. 2 ـ برابری. 3 ـ آزادی. 4 ـ وفاق ملّی.

ج ـ شاخصهای ایستادی: 1 ـ رشد جامعه مدنی. 2 ـ احزاب سیاسی. 3 ـ تنوّع و آزادی رسانه‌های همگانی و مطبوعاتی. 4 ـ نظام نمایندگی و انتخاب آزاد. 5 ـ تفکیك قوا.([13])

دموکراسی:

ایدئولوژی ای که بر اساس ارزش‌های آزادیخواهانه ی آزادی فردی، برابری، برادری، و منزلت انسانی، حکومت محدوده مشروط، حاکمیّت قانون، و روشهای سیاسی دموکراتیك شکل گرفته است.([14])

اصول تئوری دموکراتیك:

آزادیهای مدنی، حاکمیت مردم، حقوق طبیعی، حکومت اکثریت، حکومت قانون، فردگرایی مسئولیّت و پاسخگویی و مشروطیت.([15])

در جمع بندی نهایی می‌توان گفت، سیاست از دیدگاه غربی یك کنش و رفتار است و علم آن، علم پیروز شدن (کسب قدرت) و اعمال قدرت است، و عناصر آن عبارتند از: ملت (سیاست درون و برآن اعمال می‌شود)، دولت (فاعل سیاسی) و محیط جغرافیایی (عرصه سیاست) و ابزار و هدف آن هر دو (قدرت) است.([16])

در پایان بحث مفاهیم، با توجه به اینکه برخی سیاست اسلامی ماهیتاً متمایز از سیاست غیر اسلامی، می‌دانند به تعریف مرحوم شریعتی از سیاست اسلامی، می‌پردازیم:

(سیاست) فلسفه دولتی است که مسئولیت (شدن) جامعه را بر عهده دارد و نه (بودن) آن را، هدف دولت در فلسفه (سیاست) تغییر بنیادها و نهادها و روابط اجتماعی و حتی آراء و عقاید و فرهنگ و اخلاق و سنت ها و سلیقه ها و خواسته ها و به طور کلی (ارزش)های جامعه است براساس یك (مکتب انقلابی) یك (ایدئولوژی اصلاحی) و به سوی تحقق ایده آلها و خواستها و ارزشها و اشکال تکامل و رهبری مردم در جهتی متعالی، و بالاخره کمال نه سعادت، خوبی نه خوشی، اصلاح نه خدمت ترقی نه رفاه، خیر نه قدرت، حقیقت نه واقعیت، بالارفتن نه خوش ماندن... و در یك کلمه (مردم سازی) نه (مردم داری) .([17])

نظریه‌های توسعه: نظریه‌های جامعه شناسی توسعه بر دو قسم است:

دیدگاه اوّل: خصوصیات مشترك نظریه‌های توسعه عبارتند از:

الف ـ این نظریه ها معتقد به تکامل جوامع از سنتی به مدرن یا از معیشتی به صنعتی هستند.

ب ـ این نظریه ها به تکامل تك خطی قائل هستند. بدین معنی که همه کشورها بایستی طبق مراحل پیش بینی شده، همان راه را طی کنند.([18])

پ ـ این نظریه ها به عوامل درونی توسعه اعتقاد دارند.

ت ـ کشورهای توسعه نیافته کنونی باید از «الگوی توسعه» جوامع پیشرفته صنعتی امروزی پیروی کنند.

دیدگاه دوم: نظریه‌های رادیکال می‌باشد که در خصوصیات زیر مشترك هستند:

الف ـ این نظریه ها معتقد به عوامل بیرونی هستند.

ب ـ این نظریه ها معتقد به توسعه چند خطّی هستند.

پ ـ معتقد به نوعی رکود در نظام (متروپل ـ اقمار) هستند.

ت ـ کشورهای توسعه نیافته نه می‌توانند از الگوی توسعه کشورهای توسعه یافته برای توسعه خود استفاده کنند و نه عملاً امکان دارد. توسعه کشورهای جهان سوم به هیچ وجه از طریق تکامل درونی خودشان رخ نمی‌دهد، بلکه باید از نظام سرمایه داری جهانی قطع رابطه کرده و شیوه توسعه خاص خود را در پیش گیرند.([19])

شاخص‌های توسعه سیاسی:

به علّت کمیّت ناپذیری عناصر کیفی توسعه سیاسی، نمی‌توان پارامترهای توسعه و عقب ماندگی سیاسی را به طور دقیق اندازه گیری نمود.([20])

شاخص هایی که از پذیرش بیشتری میان صاحب نظران برخوردارند، عبارتند از:

1 ـ میزان مشروعیت نظام و اعتماد مردم به دولتمردان.

2 ـ مشارکت مردم از طریق نهادهای اجتماعی، سیاسی نظیر انتخابات، مجلس، احزاب و نهادهای سیاسی غیر دولتی و مطبوعات و قدرت انتخاب حکومتی برخاسته از مردم بر مردم و میزان آزادی آنان.

3 ـ حکومت قانون و نه حکومت فرد به شکل استبدادی و دیکتاتوری و غیر شخصی بودن نظام سیاسی.

4 ـ میزان اقتدار در پاسخگویی به نیازهای مردم از طریق ایجاد شبکه اداری کارآ و فعال و حل قانونمند مشکلات و معضلات سیاسی جامعه.

نمودار توسعه ملّی.([21])

ابعاد گوناگون توسعه و تأثیرات و تأثرات متقابل

توسعه ملّی

توسعه اجتماعی

توسعه سیاسی

توسعه اقتصادی

توسعه فرهنگی

قلمرو توسعه سیاسی:

حوزه‌های گوناگونی را که تحت پوشش توسعه سیاسی قرار می‌گیرند، می‌توان به شرح زیر بیان نمود:

1 ـ دگرگونی سیاسی برای رسیدن به هدفی خاص، مانند دموکراسی یا دولت اسلامی.

2 ـ دگرگونی کلی در قلمرو سیاسی، در ارتباط نزدیك با سایر زمینه‌های جامعه شامل:

الف ـ گسترش و تمرکز قدرت حکومت و تخصصی کردن و تفکیك وظایف و ساختارهای سیاسی، و سپس وحدت بخشیدن به این وظایف و ساختارها.

ب ـ افزایش مشارکت مردم در سیاست.

ج ـ تقویت این اساس در مردم که بین خودشان و نظام سیاسی یگانگی ببینند و این تنها از رهگذر مشروعیت نظام صورت می‌بندد.

3 ـ ظرفیت یك نظام برای: الف ـ حل مشکلات ناشی از توسعه و مسایل دیگر. ب ـ به وجود آوردن و ادامه سیاستهای تازه برای جامعه و ایجاد ساختارهای جدید و اصلاح ساختارهای قدیم برای اجرای این هدف ها.

4 ـ توان یادگیری این معنا که چگونه باید وظایف سیاسی را انجام داد و ساختارهای سیاسی را ایجاد نمود.([22])

اهمّیت توسعه سیاسی:

بعضی از صاحب نظران معتقدند که علّت توسعه نیافتگی بعضی از کشورها را ـ باوجود امکانات مادی مناسب برای توسعه ـ باید در توسعه نیافتگی سیاسی آن کشورها و عدم ایجاد شرایط مناسب برای مشارکت مردم و وجود استبداد سیاسی فراگیر و عدم حاکمیت قانون، جست.([23])

اهداف توسعه سیاسی:

اهداف توسعه سیاسی چنان دامنه دار است که هیدی، آنها را به این ترتیب می‌شمرد:

دموکراسی، برابری، ثبات، مشروعیت، مشارکت، بسیج، نهادی کردن، قابلیت، هویت، نفوذ توزیع، همبستگی، عقلائی کردن، امنیت، رفاه، عدالت و آزادی.([24])

لوسیان پای، ده تعریف که هر کدام می‌تواند به عنوان یك هدف نیز در نظر گرفته شود، در نوشته‌های معاصر یافته است:

1 ـ شرط سیاسی لازم برای توسعه اقتصادی.

2 ـ سیاستهای مشخصه جوامع صنعتی.

3 ـ نوسازی سیاسی.

4 ـ عملکرد دولت ملی.

5 ـ توسعه اداری و قانونی.

6 ـ بسیج و مشارکت توده ای.

7 ـ ساختن و دموکراسی.

8 ـ ثبات و تغییر منظم.

9ـ بسیج و قدرت.

10 ـ یك جنبه از روند چند بعدی تحول اجتماعی.([25])

فصل دوم ـ عوامل توسعه نیافتگی و راهکاری توسعه

برخی سعی می‌کنند با مجادله در تعریف توسعه سیاسی وجود جوامع توسعه یافته و جوامع توسعه نیافته را نفی کنند و یا حتّی نتیجه بر عکس بگیرند. گذشته از تعریف توسعه سیاسی بالأخره جوامع توسعه یافته سیاسی یك سری خصوصیاتی دارد که جوامع ما فاقد آنهاست، د در حالیکه مطلوب این است که این امور در جوامع ما نیز محقق شود.

برای روشنتر شدن موضوع در ابتدا بحث کوتاه در مورد کشورهای توسعه یافته و ویژگیهای آنها آورده می‌شود و سپس به بحث اصلی که توسعه نیافتگی است، می‌پردازیم.

مهمترین ویژگیهای سیاسی جوامع توسعه یافته:

1 ـ زمینه‌های مساعد برای نوآوری و ایجاد مؤسسات وسیع و جدید فراهم باشد.

2 ـ توده‌های مردم فعّال شده و در کشمکشهای سیاسی شدید مشارکت می‌کنند.

3 ـ توده‌های تازه حق رأی یافته، توسط اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی تشکیل می‌یابند.

4 ـ جامعه باز و وسیع است.

5 ـ انتظام اجتماعی.([26])

مهمترین ویژگی‌های غیر سیاسی جوامع توسعه یافته:

1 ـ شیوه تولید به صورت انبوه و برای بازار است.

2 ـ صنعتی شدن پدیده ای است جامع، متنوع، به هم پیوسته و در حال افزایش.

3 ـ در جوامع صنعتی، کشاورزی تجاری شده است (برای بازار است) و مکانیزه شده است.

4 ـ اشتغال وبی کاری از مسائل عمده است.

5 ـ رهبری جامعه از نخبگان سنتی روستایی ـ اشرافی به نخنگان شهری ـ سرمایه داری انتقال می‌یابد.

6 ـ زمینه‌های مساعد برای نوآوری و ایجاد موسسات وسیع و جدید فراهم است.

7 ـ تودهای مردم فعّال شده و در کشمکشهای سیاسی شدید مشارکت می‌کنند.([27])

8 ـ توده‌های تازه حق رأی یافته، توسط اتحادیه‌های گارگری و احزاب سیاسی تشکل می‌یابند.

9 ـ جامعه باز و وسیع.

10 ـ عواطف و احساسات متمایز از جامعه سنتی است.

11 ـ انتظام اجتماعی تحت تأثیر قوانین و هماهنگی رمزها، تصاویر راهنما و قالبهای کلّی صورت می‌گیرد.

12 ـ رشد جمعیت بسیار کند است و به یك در صد نمی‌رسد.([28])

عده ای از صاحب نظران، نظام سیاسی توسعه یافته را نظامی می‌دانند که بتواند بحرانهای توسعه را حل کرد و پشت سربگذارد. لوسین پای این بحرانها را به ترتیب زیر می‌شمرد:

1 ـ بحران هویت: بدین معنا که فرد احساس کند به ملتی واحد و کشوری معین تعلق دارد.

2 ـ بحران مشروعیت: مشروعیت به همان معنا که اعتبار و حوزه قدرت یك دولت به عنوان مهمترین رکن ساخت سیاسی از کجا ناشی می‌شود. آیا بر حسب تقسیم بندی رایج، مشروعیت آن سنتی است، کاریزمای است یا قانونی؟ (همچنین حوزه اختیارات حکومت نیز مورد بحث است).

3 ـ بحران نفوذ: میزان اقناع دیگران.

4 ـ بحران مشارکت.

5 ـ بحران یکپارچگی و یگانگی: منظور میزان وفاقی است که مردم میان خود و دولت احساس می‌کنند.

6 ـ بحران توزیع.([29])

بحث در مورد کشورهای توسعه یافته را به پایان می‌سانیم و بحث اصلی که عدم توسعه است را آغاز می‌کنیم:

عوام توسعه نیافتگی:

الف ـ عوامل درونی:

1 ـ رشد بی رویه جمعیت.

2 ـ محدودیتهای نیروی انسانی ماهر.

3 ـ محدودیتهای ذاتی و ساختی.

4 ـ موانع فرهنگی.

5 ـ عدم کارآیی در استفاده از کمکهای تکنیکی کشورهای توسعه یافته.

6 ـ بی توجه به امر تحقیقات و پژوهشهای علمی و تکنولوژیك.

7 ـ کمبود امکانات مالی، سرمایه و تخصصی.

8 ـ عدم کارآیی دولتها.([30])

ب ـ عوامل بیرونی:

1 ـ رابطه استعماری.

2 ـ انقلاب صنعتی.

3 ـ برخورد تاریخی (باسرمایه داری).

4ـ تجارت خارجی.([31])

ویژگیهای کشورهای توسعه نیافته:

الف ـ ویژگیهای اقتصادی:

1 ـ وابستگی اقتصادی.

2 ـ سطح بالای بی کاری و کم کاری.

3 ـ سطح نازل در آمد سرانه.

4 ـ وابستگی به تولیدات کشاورزی و مواد اولیه صادراتی.

ب ـ ویژگیهای غیر اقتصادی:

1 ـ سطح پایین زندگی عمومی.

2 ـ سطح پایین بهرهوری.

3ـ عدم توزیع عادلانه ثروت.

4 ـ بی کفایتی دولتها.

5 ـ نرخ بالای رشد جمعیت.

6 ـ وضع بد بهداشت همگانی.

7 ـ سطح بالای بی سوادی.

8 ـ دوگانگی (در قالب صنعتی و سنتی قابل شهود است) .([32])

از جنگ دوم جهانی به این سو که مقوله توسعه سیاسی جای خود را در حوزه دانشگاهی سیاست پیدا کرده است، تئوریسین‌های توسعه در صدد معرفی شاخصهایی از توسعه یافتگی، مستقل از ایدئولوژیهای گوناگون بر آمده اند. ادعا می‌شود این شاخصهایی، ناظر بر پیشرفتگی و کارآمدی سیستم‌های سیاسی و کاملاً علمی (به مفهوم تحصّلی) و عینی هستند و از آنجا که جملگی منشأ عقلانی دارند، جنبه عموم بشری داشته و قادرند چون محکی برای سنجش میزان توسعه یافتگی این یا آن سیستم سیاسی به کارآیند.

اگر موضوعات مشمول توسعه سیاسی را به عرصه‌های ساخت اجتماعی ـ ساخت سیاسی ـ فرهنگ سیاسی ـ رفتار سیاسی و فرآیند سیاسی تقسیم کنیم، غایات توسعه یافتگی در هر عرصه در این تلقی متفاوت خواهد بود.([33])

توسعه سیاسی به دلیل چند بعدی، جامع و شدیداً کیفی بودن آن، پیچیده ترین سطح توسعه یك جامعه است.

شکل و ساختار هر حکومتی می‌تواند تا اندازه قابل توجهی مستقل از محتوای سیاسی آن مورد بحث قرارگیرد.

شکل و ساختار حکومت می‌تواند جنبه قرار دادی داشته باشد، در حالی که محتوای سیاسی یك جامعه می‌تواند و ضروری است که با برنامه ریزی و فعالیتهای دقیق و منسجم به سمت تکامل پیش رود، جامعه ای موفقتر است که محتوای سیاسی آن از شکل سیاسی آن سریعتر حرکت کند.

با توجه به اینکه توسعه اقتصادی تابع توسعه سیاسی است، با توجه به شرایط و تحولات فعلی بین المللی، تازمانی که وضعیت عمومی و تکلیف قانونی توسعه سیاسی در قالب یك جامعه حل و فصل نشود، ابعاد دیگر توسعه به صورت کیفی، تکاملی و موفقیت آمیز، متحقق نخواهند شد.

دوازده اصل به عنوان زمینه و شاخصهای توسعه سیاسی شمرده می‌شوند که عبارتنداز:

1 ـ تشویق خردگرایی مثبت.

2 ـ برخورداری تفکر از زمینه‌های استقرایی قوی.

3 ـ تفکر، متاع عام و تخصص، متاع خاص باشد.

4 ـ آموزش مهمترین رکن برنامه ریزی جامعه باشد.

5 ـ عموم مردم، منطق و شیوه‌های کار جمعی را بیاموزند.

6 ـ هویت عمومی جامعه فوق العاده قوی و مستحکم باشد.

7 ـ علاقه به جامعه و به دنبال آن قانون پذیری در میان مردم بنیادی باشد.

8 ـ منافع هیأت حاکمه با مصالح و منافع عمومی مردم همسو باشد.

9 ـ دولت تنها منبع فرهنگ اجتماعی نباشد و نهادهای غیر دولتی در نظام اجتماعی مؤثر و فعال باشند.

10 ـ آرامش اقتصادی وجود داشته باشد

11 ـ تصمیم گیری مبتنی بر اصلاح نگری و اصلاح پذیری باشد.

12 ـ انتخاب افراد براساس رقابت، توانایی و لیاقت صورت گیرد.([34])

تجربه چهار قرن توسعه، اندیشمندان را به این نتیجه رسانده است که توسعه در افزایش سرمایه، پیشرفت در زمینه تکنولوژی، بالارفتن سطح در آمد و صادرات و گسترش صنعت خلاصه نمی‌شود، بلکه مهم ترین رکن توسعه را مردم با فرهنگ تشکیل می‌دهند.([35])

توسعه سیاسی زمانی میسر است که مرم یك جامعه، به عنوان مهم ترین عنصر، خود و جامعه خود را به خوبی بشناسند و از درجه فکری، آگاهی و اعتماد به نفس بالائی برخوردار باشند.([36])

برخوردار شدن ازیك هویت نیرومند یا حرکت در مسیری که به کسب هویت قوی منتهی شود، مستلزم اجماع نظر سه گروه می‌باشد: آنهائی که حکومت می‌کنند، آنهائی که فکر می‌کنند، و آنهائی که صاحب امکانات و ثروت هستند.

جامعه توسعه یافته از نظر سیاسی، جامعه ای است که در آن تکلیف منافع ملی، هویت ملی و تعریف و هدف حیات معلوم شده باشد و این مفاهیم به کمك جو موجود تدریجاً صیقل یابد و روشن تر گردد. در این صورت، قانون پذیری که اساس و پایه حفظ ارزشها و آرمانها به شمار میرود، مقبول می‌افتد و حساسیت

افراد را بر می‌انگیزد

بنابراین، تربیت، مکانیسمهای تربیتی و الگوهای فکری و رفتاری در کنار شکلهای اجتماعی پویا وعقلایی، لوازم مشترك جوامعی هستند که علاقمند به توسعه سیاسی می‌باشند.([37])

گابریل آلموند و بینگهام پاول، نوسازی سیاسی را به نوگرایی فرهنگی مشروط ساخته و فرآیند نوسازی را با تغییر الگوهای ارزشی توضیح می‌دهند. به اعتقاد اینان برخی از تغییرات ارزشی ضروری برای نیل به توسعه سیاسی عبارتند از:

1 ـ گذار از ایستارهای ارزشی به ایستارهای ادراکی.

2 ـ گذار از ابهام در اهداف به وضوح اهداف.

3 ـ گذار از قضاوتهای احساسی و شخصی به قضاوتهای خنثی و غیر شخصی.

4 ـ گذار از غایت انگاری به ابزار انگاری.([38])

مهمترین مشخصات فرهنگی لازم برای توسعه:

دنیاگرایی، عقل گرایی، تجربه گرایی، قانون گرایی، اصالت کار، شکل گرایی، فردگرایی

تحوّل گرایی از سنّت به تجدد، علم تکنیك و صنعت گرایی.([39])

محقق دیگری سه خصلت را برای توسعه ضروری و اساسی می‌شمرد:

علمی بودن فرهنگ، غیر خرافی بودن فرهنگ و گرایش به برابری و آزادی در فرهنگ.([40])

به طور کلی می‌توان گفت که عقلانیت فزاینده رکن اساسی توسعه سیاسی است.([41])

در زمینه توسعه اقتصادی نیز باورهای فرهنگی نقش عمده ای را ایفامی کنند که به طور بسیار مختصر به آنها اشاره می‌کنیم:

1 ـ حاکمیت نگرش علمی برباورهای فرهنگی جامعه.

2 ـ اعتقاد و باور فرهنگی به برابری انسانها.

3 ـ اعتقاد و باور فرهنگی به لزوم احترام به حقوق دیگران.

4 ـ اعتقاد و باور فرهنگی به لزوم نظم پذیری جمعی.

5 ـ اعتقاد و باور فرهنگی به آزادی سیاسی.

6 ـ اعتقاد و باور فرهنگی به لزوم توجه معقول به دنیا و مسایل مادی مربوط و دوری از ریاضت و رهبانیت نا معقول.([42])

ارتباط طولی عناصر گوناگون حیات انسانی و تأثیر پذیری توسعه از نظامهای گوناگون.([43])

1 ـ نظام معرفتی

2 ـ نظام اعتقادی

3 ـ نظام أرزشی

4 ـ نظام اجتماعی

5 ـ نظام مدیریتی

6 ـ نظام علمی

7 ـ نظام تکنولوژی

8 ـ توسعه

تأثیر پذیری «الگوی توسعه» از شبکه نیازهای مادی و معنوی و نظام اعتقای و ارزشی.([44])

فصل سوم ـ مذهب و توسعه سیاسی

بر خلاف یك پیش فرض تحكّم آمیز كه براساس آن هر گونه اعتقاد به ماوراء طبیعت، مانع كوشش و پیشرفت و توسعه اجتماعی و علمی و مادی است، جامعه شناسان و اقتصاد دانانی چون ماكس وبر، ورنرز ومبارت امینتوره فانفانی و ماكسیم رودنسون، از تأثیر مذاهب در توسعه سخن گفته اند. به نظر فوكوتساو و ایواكیشی، وفاداریهای سنتی جامعه می‌تواند در شكوفایی ملی مورد استفاده قرارگیرد.([45])

در این بحث مختصر، ابتدا اشاره ای به رابطه ازرشها و توسعه می‌شود، سپس به بحث مذهب پروتستانیسم، مذهب در ژاپن و در نهایت به بحث اصلی كه رابطه اسلام و توسعه سیاسی است، می‌پردازیم.

ارزشها و توسعه:

ارزشهای متناسب با توسعه بر نهادهای اجتماعی تأثیر می‌گذارند و مسیر توسعه راهموار می‌كنند و در مقابل، نهادها بر ارزشهای توسعه تأثیر می‌گذارند. از این رو نمی‌توان ضرورتاً یكی را مقدّم و دیگری را مؤخّر پنداشت. گرچه تاریخ برخی كشورهای صنعتی نشان می‌دهد كه نخست تحوّلی در ارزشها و تفكّر و اندیشه جامعه پدیدار شده است، آنگاه تحوّلات اجتماعی دیگری رخ داده است، تردیدی نیست این

دو عامل همدوش باهم می‌توانند با تکمیل و تتمیم یکدیگر، مسیر دشوار توسعه را به خوبی طی نمایند. بدین معنا که از یك سوارزشهای اجتماعی متناسب با توسعه را ایجاد و تقویت نمود واز سوی دیگر مؤسسات و نهادهای اجرایی را به گونه ای سازماندهی کرد که ارزشهای مطلوب توسعه ای در آن نهادینه شود.([46])

الگوهای توسعه بر پایه فرهنگ و ارزشهای خاص پی ریزی شده و با همان زاویه به جهان، انسان، روابط انسانی و همچنین روابط انسان با طبیعت، اشیا و کالاها می‌نگرد; حتی اگر نظریه پردازان آن منکر شوند.

تبعیت از این الگوهای برون زا در برنامه ریزی توسعه در کشورهای جهان سوم که نوعاً فرهنگهایی متفاوت از کشورهای پیشرفته صنعتی دارند، آثار مثبتی برجای نخواهد گذاشت. در برنامه ریزیها و سیاست گذاریها به ارزشها به عنوان یك متغیر اصلی باید توجه کرد.([47])

مذهب و توسعه سیاسی:

در مسایل توسعه، در باره مذهب و نقش آن باید به تفاوت ساختاری مذهب و کارکرد آن که می‌تواند تفاوتی بسیار یا اندك باشد، توجه کرد. چون امکان دارد ساختار یك مذهب، پیش برنده و لیکن کارکرد آن واپس گراباشد و بالعکس. همچنین باید به تفاوت شکل و محتوا نیز توجه کرد، زیرا چنانچه فاصله ای بین این دو باشد، مسأله تحریف مذهب مطرح خواهد شد و لازم است تفاوت علم به مذهب و دستورات آن و ایمان و عمل به آن توجه شود. زیرا هر کدام از اینها می‌تواند در امر توسعه نقش پیش برنده یا عقب برنده ای را ایفا کنند.([48])

میردال نیز به این نکته توجه دارد که هیچ مذهبی در سطح بالا لزوماً با اندیشه‌های توسعه ای مخالفت ندارد، اما از آنجایی که با باورها. و ارزش گذاریهای مجموعه مردم ممزوج شده است، چه بسا با این اندیشه ها به مخالفت برخیزد. لذا نیازمند به یك پالایش است تا خود، موانعی را که بر سر راه توسعه دارد از میان بردارد.([49])

مذهب فداکاریها و از خود گذشتگی ها و خویشتن داریهایی را که در زندگی ضروری و ناچاری است، آسان و دلنشین می‌سازد، و حتی پذیرفتن آنها را سعادت می‌شمارد.([50])

هر گونه تحول در ساختارهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی (مثل دموکراسی)، توسعه، تحول اداری و...) متکی به تغییر روحیات، تلقی ها، اندیشه ها و خلقیات مردمان است ومذهب با نفوذ و حکومت بی همتایی که د راندرون آدمی دارد، از این حیث نقش مهمی می‌تواند داشته باشد.([51])

مذهب می‌تواند به عنوان یك زبان مشترك فرهنگی و اخلاقی برای وسیع ترین بخش جامعه در زندگی اجتماعی مطرح شود و خصوصاً اگر روشنفکران ریشه در مذهب و فرهنگ جامعه خویش داشته باشند و با مردم به زبان آنان سخن گویند و از مایه‌های فرهنگ دینی و سنتهای تاریخی مذهب، استفاده معتقدانه و منطقی کنند، پیوند صمیمانه ای بین آنان و پیکره اجتماعی برقرار خواهد شد و شکافهای اجتماعی از بین خواهد رفت. نهاد سازمان دینی می‌تواند اهرم قدرتمندی باشد که حکومتها را از خود کامگی و تضییع حقوق مردمان، بی توجهی به مسئولیت ها و وظایف قانونی و سیاست گذاریهای ضد ملی باز دارد، و پاسدار استقلال و تمامیت ارضی و عزت و شرف انسانی و فرهنگ و مواریث، سنن و ارزشهای خودی باشد و از سوی دیگر به حکومتهای ملّی صالح در مواقع بحرانی و نیز در سازندگی کشور و رفع موانع و مشکلات یاری برساند و مردم را به مشارکت و سیع و حضور خلاق در صحنه‌های گوناگون دعوت کند و عند اللزوم آنان را به همکاری با برنامه‌های مثبت دولتها تشویق کند. مانند دفاع عادلانه از کشور، نوامیس، حقوق، فرهنگ خودی، مقابله با کودتاها و توطئه‌های ضد ملی، کنترل جمعیت، بهداشت، سواد آموزی، بازسازی مناطق جنگی، کمك به آوارگان و آسیب دیدگان حوادث ناگوار طبیعی و...

دین در بسیج توده ها به هنگام مخاطرات نقش کارسازی دارد. همچنین دین به عنوان یکی از اجزاء برجسته هویت ملی، به خاطر جایگاه آن در روانشناسی اجتماعی، به دلیل نقش آن در خاطر جمعی و روحیات و خلق و خوی مردمان، می‌تواند برای زندگی اجتماعی مفید واقع شود.([52])

دینداری انسان اگر خردمندانه و بااعتدال سلیم فطری همراه باشد مانع توسعه که نیست بلکه از یك سوء عامل آن و از سوی دیگر تعدیل، تلطیف و کنترل کننده آن است. مسیحیت هم در آغاز و هم در بعد از رنسانس نشان داد که می‌تواند به توسعه کمك کند. اسلام نیز در صدر اول هم برای عرب و هم برای ایرانیان موجبات توسعه را فراهم آورد. در ژاپن نیز سنتها تکیه گاهی برای توسعه گردید.

مسلمانان می‌توانند بااستناد به دعوت اسلام به تعقل و حجیتی که به خرد می‌دهد و جایگاه طبیعت، علوم، فنون و صنایع در فرهنگ اسلامی، و ارزشی که در آن به تفکر، تجربه و مطالعه در طبیعت داده شده، همچنین باتوجه به ارزش کار و کد ید در سنت دینی ما و نفی کسالت، تن پروری و بیکاری، نیز با استفاده از تأکید دین بر عزت، قدرت و توانایی و غنی و نهی از ذلّت، زبونی و فقر، و با الهام از رابطه مثبت و متقابلی که در اسلام بین مادیت و معنویت، دنیویت و اخرویت اعلام گردیده و با تکیه بر تأکید پیشوایان دین بد برنامه ریزی در زندگی مادی و غیر آن به توسعه اجتماعی و اقتصادی روی آورند و در عین حال با توجه به پیام معنوی و تعلیم و تربیت دینی، در فرآیند توسعه از طغیان و تجاوز به حدود و حقوق دیگران، مصرف پرستی و حاکمیت پول بر مناسبات محصور دیدن زندگی در جست و خیزهای مرز ناشناس مادی و غریزی و خلأها و بحرانهای معنوی و اخلاقی ایمن بمانند; چیزی که گریبانگیر توسعه در جهان سرمایه داری گردیده و یك عالم را گرفتار ساخته است. وانگهی با توجه به مشکلات خاص و ویژگیهای که کشورهای موسوم به جهان سوم در توسعه دارند، تعلیم و تربیت دینی می‌تواند نقش مهمتری را ایفاکند.([53])

امروز برخی آگاهان تأکید می‌کنند که این کشورها نمی‌توانند با الگوهای زندگی کنونی اروپائیان و توسعه در خور و مناسبی دست یابند. اگر در غرب رفاه و برخورداری هست، محصول چند برنامه پنج ساله نیست، بلکه در یك گذار پانصد ساله و در یك جغرافیای ویژه پدید آمده است انقلاب علمی، انقلاب صنعتی، کشف امریکا، استثمار دیگر ملتها، پشت سرگذاشتن بحرانهای اقتصادی قرن 19 و اوایل قرن 20، شرایط خاص اقلیمی و دیگر عوامل دست به دست هم داده و توسعه امروزی را در چند ده سال گذشته به بار آورده است و ما نمی‌توانیم مثلاً به صرف تولید انبوه (لابد براساس تقسیم کار جهانی!) و باهمان الگوهای مصرف غربی و سرمایه سالاری و سیاست درهای باز و غیر آن، به یك اقتصاد شکوفای ملی و عزّت اجتماعی دست پیدا کنیم.

بنابراین مصرف هر چه کمتر و ملاك قرار ندادن سطح زندگی مردم در کشورهای توسعه یافته، یکی از لوازم اصلی توسعه اجتماعی و اقتصادی آبرومندانه و آینده دار و ماندگار ما تلقی می‌شود، و در این راستا تعلیم و تربیت دینی و از جمله اصل قناعت، کفاف و حرمت اسراف در آن، می‌تواند سهم مؤثری داشته باشد.([54])

مذهب پروتستانیسم و توسعه:

ماکس وبر تأکید دارد که شروع سرمایه داری غربی مبتنی بر مجموعه پیچیده ای از ایستارهای دینی براساس تفسیرهایی از روابط مردم با خداوند و انعکاس آنها در زندگی روزمرّه است. او معتقد بود که رشد سرمایه داری و تغییرات ملازم با آن ناشی از خردگرایی و خود خواهی اقتصادی افرادنیست، بلکه باید آن را نتیجه جهت گیری روانشناختی جدیدی دانست که الهیات کالوین آن را به وجود آورده است. در الهیات کالوین آنچه انسان انجام می‌دهد «خدمتکاری» یا نگهبانی از اموال خدا بر روی زمین است و اراده الهی بر آن است که مردم «باید در نهایت جدیت و نظم و ترتیب» خدمتکاری (شغل) خود را به انجام رسانند. هیچ فردی نباید در اموال خداوند اسراف کند و آنرا تلف نماید. و لخرجی و فخر فروشی با استفاده از نعمتهای خداوندی گناه محسوب می‌شود و صرفه جویی، پشتکار، راستگویی و موفقیت در انجام وظایف شغلی از نشانه‌های تقرب به خداوند است. به عقیده وبر، این آموزه در میان مؤمنان شوری برانگیخت که در نهایت توانست به فراوانی اقتصادی، رشد سرمایه داری و بسط صنعت کمك کند.([55])

به نظر وبر که یکی از پایه گذاران اصلی دوران نوین علوم اجتماعی است، چگونگی و میزان تأثیر ارزشهای فرهنگی و دینی بر رفتار افراد و جامعه موضوع اصلی نیست، بلکه باید دید این ارزشها چگونه و به چه میزان بررفتار تأثیر دارند و خود چگونه تحت تأثیر متغیرهای دیگر قرار می‌گیرند.([56])

به نظر وبر، آنچه اهمیت دارد انگیزه نفع طلبی شخصی نیست که د رتمام اعصار وجود داشته است و نیازی به تبیین ندارد،([57]) بلکه سرمایه داری بازتاب اجتماعی الهیات کالوینیستی بود.([58])

از دیدگاه او نه تنهامیان تقوی و ثروت جویی تضادی نیست،([59]) بلکه الهیات کالوینیستی تأثیر

گوناگونی برجای گذاشت و محرك تمایلات متفاوتی بود. بر حسب اوضاع اقتصادی، سنتهای اجتماعی و وضعیت سیاسی متفاوت کشورها و دوره‌های زمانی، تأثیرات مختلفی داشته است.([60])

تأثیر عقاید پروتستانیسم را می‌توان در سه جهت اساسی بیان نمود:

1 ـ تأکید فراوان بر حرفه.

2 ـ تأکید بر علم و خردگرایی در مقابل خرافه پرستی و تقدیرگرایی.

3 ـ تأکید بر پرهیز نمودن از تجمل گرایی و اسراف.([61])

مذهب در شرق آسیا:

آنچه که امروزه به عنوان مزیت نسبی برای ژاپنی ها در صحنه‌های رقابتهای تکنولوژیك محسوب می‌شود، در یك کلام، اصول و ارزشهایی است که ریشه در فرهنگ آنها داشته وبر آمده از تعالیمی است که در طی قرن ها توسط مکاتب فکری مهمی چون شیننویسم، بودیسم، کنفوسیونیسم انجام گرفته است.

کاربرد و اثرات مفاهیم ارزشی، نظیر مفهوم خودخواهی، سازگاری و توافق که از خود برجای گذاشته است، در جامعه ای که امتیازات طبقاتی و وجود طبقات مختلف به صورت گسترده ای به رسمیت شناخته شده بود، حاکمیت چنین ارزشهایی در حد زیادی از کشمکشها و نا آرامی بین طبقات مختلف می‌کاست و مشاجرات و نزاعهای بین طبقات بالا و پایین اجتماع و بین طبقات عامه را تقلیل می‌داد.

ارزشهای اجتماعی مذکور سبب تشکیل پیکره عظیم وواحد ملت ژاپن و تبدیل آن به یك خانواده بزرگ شد، که نقش بسیار مهمی در جهت پیشرفت و توسعه همه جانبه ژاپن ایفا نمود. علاوه بر این ارزشها، تعالیم کنفوسیوس در ژاپن نیز برد و نکته پای فشرد: نخست اینکه حاکمیت و اصالت عقل را تنها روش آزادکردن انسان از جمود فکری می‌داند، بنابراین در پی رهانیدن فکر از اوهام و خرافات، زمینه برای رشد فکری و خلاقیت فردی و جمعی فراهم می‌آید. دیگر آنکه تأکید بر نظام خانواده به قوی ترین صورت که انسجام خاص و احترام و پرستش اجداد را در جامعه ژاپن رونق می‌بخشید و حتّی رهبران سیاسی به عنوان رئیس خانواده مورد احترام واقع می‌شدند. خلاصه اینکه عناصر فرهنگی اعتقادی و اجتماعی، نظیر ارزش گذاری بر کار و تلاش، تشویق تولید و سازندگی توصیه به قناعت و امساك، شرایط مطلوبی را جهت فعالیتهای

اقتصای و رشد و توسعه فراهم می‌آورند. به علاوه، همکاری و همفکری و دنبال کردن اهداف مشترک،مانع از تجربه و پراکندگی تلاشها می‌گردد و ثبات سیاسی اجتماع را که لازمه برنامه ریزی منظم توسعه است، فراهم می‌سازد، که این مهم از طریق ایجاد روح مسالمت آمیز، انعطاف پذیری و سازگاری اجتماع پدید آمده است.([62])

اسلام و توسعه:

الف ـ آموزه‌های اسلامی ضد توسعه:

1 ـ قناعت: قناعت اگر به معنای ترك دنیا و تدبیر امور خود گرفته شود و شخص قانع، شخصی باشد که به دنبال کار وتلاش نباشد، یك مؤلفه ضد توسعه است. ولی اگر قناعت در مقابل حسادت که به معنی نقشه چینی برای از بین بردن نعمت دیگران باشد، خود یکی از مؤلفه‌های وحدت ساز خواهد بود که در نتیجه به توسعه سیاسی کمك خواهد کرد.

2 ـ دنیا ستیزی: اگر فرض شود که سفارشاتی که در اسلام به امور اخروی شده به معنی ترك کردن دنیا است، این مؤلفه نیز ضد توسعه است. ولی اگر دنیا را آنگونه که حدیث شریف توصیف می‌کند «مزرعه آخرت» ببینیم، به عنوان محل آماده سازی و تولید آخرت، بسیار هم مطلوب خواهد بود. ومی‌بینیم که حضرت رسول «ص» بوسه بر دستان پینه بسته کشاورز می‌زند، ولی ظاهراً بوسه بر پیشانی پینه بسته عُبّاد نزند، و یا حضرت امیر شلاق برمی دارند و بر سر عدّه ای که کار و زندگی را ترك کرده اند و در گوشه مسجد مشغول عبادت شده اند، می‌زند ومی‌فرماید که بروید کارکنید.

3 ـ تقیه: اگر به معنی دورویی و نفاق باشد، قطعاً ضد توسعه است. ولی اگر به عنوان یك تاکتیك برای انعطاف باشرایط باشد، مساعد توسعه است.

4 ـ جبر و اختیار: اگر عقیده به جبرگرایی باشد و نتیجه امور را یکسان بدانیم، چه تلاش بشود و چه نشود، این عقیده ضد توسعه است. ولی اگر اعتقاد به «امر بین الامرین» باشد، یعنی به عبارت دیگر، (انسان مجبور است که مختار باشد)، این حس به انسان توان تلاش بیشتری می‌دهد و به توسعه کمك خواهد کرد.

5 ـ قضا و قدر: اگر عقیده برقدرگرایی باشد و امور را به خدا واگذار کنیم وخود منتظر بنشینیم تا

خدا چه می‌خواهد، این عقیده ضد توسعه است. ولی اگر عقیده براین باشد که انسان با توجه به مقدماتی که آماده می‌کند و تلاشی که می‌کند و ظرفیتی که در خود ایجاد می‌کند، تقدیر او رقم می‌خورد، این عقیده در انسان انگیزه تلاش بیشتر ایجاد می‌کند و حتی در روایات داریم که صدقه قضارا تغییر می‌دهد و این عمل، خود به عدالت اجتماعی کمك می‌کند.

6 ـ قسمت: چیزی مستقل از قضا و قدر نیست و اگر عقیده براین باشد که قسمت هر کسی را خدا تعیین کرده و مانمی‌توانیم هیچ تغییری در آن بدهم، ضد توسعه خواهد بود. ولی اگر به آیه کریمه ای که می‌فرماید «لیس للإنسان إلاّ ما سعی»، (نیست برای انسان مگر به اندازه کار و تلاش خود)، ایمان داشته باشیم، یك انگیزه بسیار قوی برای فعالیت در ما ایجاد خواهدشد.

7 ـ رضایت: اگر رضایت را به این معنی بگیریم که مادست بسته بنشینیم و نتایج ندانم کاریهای خود را به حساب خداوند متعال بگذاریم و از او راضی باشیم، ضد توسعه است، و اگر رضایت را به معنی خشنودی از نعمتهای خدا و به کارگیری و استفاده از آنها در راستای بهبودی وضعیت باشد، ضد توسعه نیست.

8 ـ قناعت: اگر به معنی کم کاری گرفته شود، ضد توسعه است، و اگر رضایت از نعمتهای موجود باشد، ضد توسعه نیست.

9 ـ زهد: اگر به معنی عدم تملك دنیا و درویشی گری گرفته شود، ضد توسعه است، ولی اگر آنگونه که حدیث شریف معنی می‌کند (زهد آن نیست که دنیا را به تملك خود درنیاوری، بلکه زهد آن است که دنیا تو را به تملك خود درنیاورد) بپذیریم، منافاتی با توسعه ندارد.

10 ـ تکلیف ووظیفه: اگر این دو اصطلاح را به عنوان عدم مراجعه به گذشته و حسابرسی خود و پند گرفتن برای آینده و سرپوش گذاشتن بر اشتباهات خود بگیریم، ضد توسعه است ولی اگر به معنی تعهّد و وجدان کاری و احساس مسئولیت و انجام وظیفه بدانیم، از لوازم توسعه است.

11 ـ مهدویّت: اندیشه مهدویت اگر به معنی به گوشه ای خزیدن و انتظار کشیدن تا مرگ باشد، یکی از بزرگترین موانع توسعه است. ولی اگر به معنی مدل انتقال و الگوی سازندگی باشد، به پتانسیلی عظیم برای سازندگی مبدل می‌شود.

12 ـ شخصیت گرایی و شخصیت پرستی: با اینکه در آموزه‌های دینی خود داریم که حضرت پیامبر o ، و

حـضرت علی A به شد اصحاب خود را نهی می‌کردند از اینکه با ایشان همانند پادشاهان رفتار کنند و ایشان را در رفتار اجتماعی ارادی همانند خود بدانند، و یا می‌فرمایند:

«انظروا ما یقول ولا تنظروا من یقول»، یعنی حق را به افراد نشناسید بلکه افراد را به حق بشناسید، ولی باز متأسفانه مسلمانان شخصیت گرا شده اند و این زمینه طغیان و استبداد افراد را فراهم می‌کند.

13 ـ تقدّس پست و مقام: با اینکه در نهج البلاغه آمده که حضرت امیر به اصحاب، امر می‌کرد که ایشان را راهنمایی کنند و می‌فرمود: من به تنهایی ممکن است خطا کنم، و آنها را امر به نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد. ولی مسلمانان پستهای حکومت اسلامی را مقدّس شمردند و انتقاد از آنها را حتّی در حدّ خروج از دین دانستند، و این مسأله یکی از بزرگترین موانع توسعه است.

از این مختصر، می‌توانیم دریابیم که تمامی آموزه‌های اسلامی ضد توسعه براساس يك قرائتی زمینه ساز توسعه نیز می‌تواند باشد پس اکنون به بررسی دیدگاه اسلام در مورد توسعه می‌پردازیم:ـ

نظریات در باب رابطه اسلام و توسعه سیاسی:

در توجه به دیدگاههای اسلامی از موجودات، اساسی ترین نقطه ای که همواره باید مدّ نظر قرار دهیم، این است که متفکران مسلمان همیشه خدا را در رأس امورشان قرار می‌دهند.

بنابراین شناخت، خداند مرکز توجه مسلمانان شد و بر اساس این ادراك به نقش انسان در جهان توجه کردند.([63])

با مطالعه این مسأله به این نتیجه می‌رسیم که از مهمترین صفات خداوند نزد مسلمانان، علم، قدرت، مالکیت و... می‌باشد، و از همه مهمتر اینکه او کمال مطلق است و هدف از آفرینش، رسیدن به او و پیوستن به کمال مطلق است. ولی با این وجود می‌بینیم که برخی توسعه و پایه‌های آن را منافی باراههای معرفت دینی می‌دانند و فساد را از لوازم توسعه می‌دانند.([64])

از جمله آقای ویلیام چیتیك عقیده دارد که کار اسلامی در جهان معاصر، حداقل در سطح اجتماعی و سیاسی آشنایی کمی با جمال دارد. تا وقتیکه جمال بوسیله مسلمانان باز پس گرفته شود و تا وقتی که آنها عمل جمیل، طبق اصولی که بوسیله خدا و طبیعت اشیا وضع شده، انجام ندهند، احیای هرگونه تمدن و فرهنگی که شایسته این اسم اسلامی باشد، محال است.([65])

به طور کلّی مجموع نظریات در این رابطه را می‌توانیم به دو گروه کلّی تقسیم کنیم:

1 ـ نظام اعتقادی اسلام هر گز به ایجاد دگرگونی و تحوّل درجامعه و فرهنگ و سیاست آن در جهت نیل به توسعه سیاسی کمکی نخواهد کرد. بنابراین تنها راه نیل به ترقی، تعالی و توسعه سیاسی کشورهای اسلامی در فاصله گرفتن آنها از آرمانها و اعتقادات خود و اقتباس الگوهای سیاسی و فرهنگی دموکراسی‌های غربی نهفته است.

2 ـ توسعه نیافتگی سیاسی کشورهای اسلامی نه در نقصان ذاتی عقاید اسلامی و فقدان قابلیت لازم برای توسعه، بلکه در انحراف گرفتن ملل اسلامی از اعتقادات اصیل خود ریشه دارد.

از نظر این دیدگاه، ترقی، پیشرفت و فاصله توسعه سیاسی جز از راه تمسك به اعتقادات اصیل اسلامی مسیر نخواهد شد. امروزه از این دیدگاه با عنوان «بنیادگرایی اسلامی» با «تجدید حیات دینی» یاد می‌شود.([66])

ارکان تفکر بنیادگرایانه و منطق اصلی تجدید حیات دینی عبارتند از: بازگشت به اصول اولیه اسلام، تأکید بر حضور فراگیر دیانت در عرصه سیاست و اجتماع و تکیه بریگانگی مذهب و دولت و تجدید مناسبات میان عقل و دین.([67])

در مورد کیفیت انطباق احیاگری اسلامی با توسعه سیاسی می‌توان اینگونه تبیین کرد که اگر عقلانیت مهمترین ویژگی توسعه سیاسی باشد، تجدید حیات تفکر شیعی باکاربرد عقل در فهم متون دینی و مصلحت سنجی در اجرای قوانین شریعت، با تسهیل ورود عنصر عقلانیت ممانعتی برای توسعه سیاسی ایجاد نمی‌کند.([68])

از این تقسیم بندی روشن شد که در مورد رابطه اسلام و توسعه سیاسی اجماع نظری وجود ندارد و نظرات متفاوت و حتّی متباین است. لذا در ابتدا نظرات افراد با طیفهای فکری مختلف نقل می‌شود، سپس سعی می‌شود که به طور اجمالی موردنقد قرارگیرند تا به یك جمع بندی برسیم:

اسلام در دیدگاه ماکس وبرگرچه دینی جهان پذیراست و به علایق مادی و معنوی توأمان توجه نموده است، ولی از آنجا که علایق مادی را وسیله رستگاری نمی‌داند، فاقد استعداد لازم برای توسعه می‌باشد.([69])

دکتر عبد الکریم سروش نیز عقیده دارد که به طور کلّی فهمی از دین که زیستن در دنیا را جدّی نگیرد وآبادی معیشت این جهانی فی نفسه برای آن محترم و مغتنم نباشد، به توسعه به معنای امروزین آن رو نخواهد کرد.([70])

دکتر محمود سریع القلم چون معتقداست که دین (اسلام) مجموعه ای از اصول عقلی است و توسعه یافتگی را نیز بحق عقلی می‌داند، در تلفیق فرآیند عمل این دو حداقل از لحاظ نظری تناقضی نمی‌یابد و معتقداست که در عمل و در یك فرایند سعی و خطااست که می‌توان مدل و الگوی ویژه بین آن دورا استخراج کرد.

مرحوم شریعتی، پروتستانیسم را مسیحیت اسلامیزه می‌نامد، یعنی مسیحیتی که در اثر آشنایی با بینش اسلامی، تفکر و تلقی و جهان بینی اسلامی را گرفته ولی مسیحی شده است، یعنی وقتی کاتولیك جهان گرایی را از اسلام می‌گیرد، پروتستانیسم می‌شود. او عقیده دارد که آغاز کار روشنفکر و مسئولیت او در احیاء و نجات و حرکت بخشیدن به جامعه اش، ایجاد یك پروتستانیسم اسلامی است، تا همچنانکه پروتستانیسم مسیحی اروپای قرون وسطی را منفجر کرد و همه عوامل انحطاطی را (که به نام مذهب سرنوشت جامعه را متوقف و منجمد کرده بود) سرکوب نمود، بتواند فورانی از اندیشه و حرکت تازه به جامعه ببخشد.

بر خلاف پروتستانیسم اروپایی که در دستش چیزی نداشت و مجبور بود از مسیح صلح و سازش یك مسیح آزادیخواه و مسئول و جهان گرا بسازد، یك پروتستانیسم مسلمان دارای توده انبوهی از عناصر پر از حرکت، روشنگرایی، هیجان، مسئولیت سازی و جهان گرایی است و اساسی ترین سنت فرهنگی اش، سنت شهادت و کوشش و تلاش انسانی است و تاریخی پر از مبارزه بین عدل و ظلم و مفاهیم روشنگر و مسئولیت ساز و مدافع آزادی انسان دارد و سرنوشتش مملو از این عناصر است.

روشنفکر مسلمان باید با ایجاد یك پروتستانیسم اسلامی (بویژه شیعی که خود «مذهب اعتراض» است و عقیده اش، اصالت برابری و رهبری و تاریخش، جهاد و شهادت مستمر است»، روح تقلیدی و تحذیری و تمکینی مذهب فعلی توده را به روح تهاجمی و اجتهادی و اعتراضی و انتقادی بدل کند.([71])

تا اینجا دانستیم که در مورد رابطه اسلام و توسعه دو نظر کاملاً متباین وجود دارد، چرا که بستگی به فهم ما از دین اسلام و تعریفی که از توسعه و لوازم و مبانی آن در ذهن داریم، نتیجه کاملاً تفاوت می‌کند. لذا بهتر است که بحثی را در مورد تعریف توسعه مورد پذیرش اسلام و موانع و راهکارها و مبانی آن مورد اشاره قرارگیرد.

فصل چهارم ـ توسعه سیاسی مورد پذیرش اسلام و راهکارهای رسیدن به آن

همانگونه که نظام علمی و دانشگاهی غرب برای خود، فلسفه و نظام معرفت شناختی خاصی دارد، نظام علمی و دانشگاهی الگوی توسعه اسلامی نیز برای خود، این حق را محفوظ می‌داند که دارای چهارچوب معرفت شناختی خاص خود باشد. و جود یك نظام علمی جامع، دقیق و قوی، از پیش نیازهای جدی توسعه است تا آنجا که تحقیق و توسعه به عنوان اصل بنیادین توسعه، مطرح و پذیرفته شده است. تفکر مستقل، نخستین زیربنای توسعه است.([72])

کشورهای اسلامی همانگونه که در زمینه مباحث فلسفی، اعم از معرفت شناسی و هستی شناسی، صاحب نظر و دارای مکتب اند، درحوزه روش شناسی علوم و تکنولوژی نیز باید به مرز اجتهاد و تخصص برسند. درمیان سه مقوله اخیر، روش شناسی مهمتر از علوم و تکنولوژی است، چرا که این مانند ریشه است و علوم مانند ساقه و شاخ و برگ و تکنولوژی مانند میوه این درخت تنومند است.([73])

یکی از ضرورتهای جدّی و اجتناب ناپذیر برنامه ریزی و مدیریت توسعه، تعیین نظـام ارزشی مطلوب و مورد نظراست. لذا بهترین روش پژوهش برای دستیابی به یك برنامه و الگوی صحیح توسعه اسلامی، استفاده از روش تفکّر علمی و سیستمی در چهارچوب نظام ارزشی اسلام است.([74])

تئوری سیستمها و تجربه 400 ساله پس از رنسانس به مامی آموزد که انسان در میان شبکه درهم تنیده ای از نیازهای مادی و معنوی به سرمی برد. الگوی توسعه تابعی از الگوی نیازها است و نیازها نیز تابعی از نظام فلسفی و ارزشی فرد و جامعه، لذا هماهنگی و تلائم بین این دو مقوله از ضروریت توسعه درون زا وپایدار است. لازمه دست یابی به شاخص ها و الگوی توسعه اسلامی، ارائه تعریفی نو از توسعه است که

بتواند نماینده و نمایانگر هوّیت مستقل توسعه اسلامی درمقابل توسعه غربی باشد. به عبارت دیگر، توسعه در توسعه غربی خلاصه نمی‌شود.([75]) چرا که توسعه (development) در مقابل (envelopent) به معنای پوشش و لفاف است. پس توسعه یافتن خروج از پوشش و لفاف است، یعنی پوشش سنّت و سنّت یعنی مجموعه نظام معرفتی، اعتقادی و ارزش حاکم (مدل تحلیلی جامعه شناختی) در الگوی دیگر که بیشتر معیار اقتصاد دانان بوده، ملاك میزان درآمده است و از دیدگاه سیستمی، توسعه فرآیند تحولی بنیادین در سطوح گوناگون نهادهای اجتماعی. در حقیقت هر سه تعریف ناظر به یك تحول بزرگ فرهنگی در اندیشه انسان غربی پس از رنسانس و انقلاب صنعتی است. جوهر اندیشه این انسان، اعراض از معنا و گرایش به ماده است. می‌توان توسعه دینی را فرآیند بهره برداری بهینه از تمامی نعمتهای خداداد در راستای تحول الهی انسان، جامعه و تاریخ تعریف کرد.([76])

شاخص‌های توسعه سیاسی در اسلام:

در ابتدا بسیار مختصر به تعریف توسعه سیاسی و شاخصهای آن به طور کلّی اشاره می‌شود و سپس به بحث اصلی که دیدگاه اسلام است پرداخته می‌شود.

تعریف توسعه سیاسی:

فرآیند نهادینه سازی رقابت فکری ـ سیاسی و تدارك سازوکارهای مناسب برای تجلی اراده و عقل جمعی در فرآیند سیاسی گسترش عرصه گفتمان و استدلال، خشنوت زدایی از سیاست، توجه به عقل گرایی به معنی توجه شرایط زمان و مکان در تصمیمی گیری، محاسبه مصالح و مضار احتمالات مختلف و تلاش برای انطباق وسایل با اهداف و حسابگری و آینده بینی.([77])

ویژگیهای فرهنگ سیاسی پیشرفته:

یکی از نویسندگان و یژگیهای یك فرهنگ سیاسی پیشرفته را به ترتیب زیر می‌شمرد:

1 ـ وجود بیداری سیاسی حقیقی.

2 ـ وجود یك فرهنگ مشترك، یعنی هر شخصی بداند که برای بدست آوردن حقوق خود و مشارکت درتعیین سرنوشت خود چگونه وبا چه وسائلی و از چه راههایی باید اقدام کند.

3 ـ اعتماد به نفس در عرصه‌های سیاسی (فعّال بودن).

4 ـ اعتماد اجتماعی و سیاسی.

5 ـ اعتماد به حکومت.

6 ـ اعتماد به قواعد بازی سیاسی، یعنی پیدایش فرهنگ رقابت و پذیرش قواعد رقابت سیاسی.

7 ـ شناخت چگونگی بهره کشی از حاکمیت سیاسی.([78])

آقای دکتر داود فیرحی، عوامل زیر را مؤثر در تعریف مشارکت سیاسی می‌داند:

1 ـ حداقلی از اتفاق نظر که توانایی حفظ وحدت جامعه را داشته باشد.

2 ـ حداقلی از آزادی عمل در امور عام جامعه.

3 ـ گفتمان سیاسی آزاد و غیر تقلیدی.

4 ـ فرصتهای برابر و ایمان به نقش فرد در تصمیم گیریهای سیاسی.

5 ـ امکان بروز مخالفت و تعیین دایره آن.

6 ـ وجود جامعه فعّال.

7 ـ وجود نهادهای بسیجی مشروع.([79])

شاخصهای توسعه سیاسي در اسلام:

اگر بخواهیم شاخصهای عمده فرهنگ سیاسی توسعه یافته در یك جامعه اسلامی را فرموله کنیم، باید بگوییم این شاخصها در یك کلام قرآنی، در «تعمیم امامت» خلاصه می‌شود. امّا اگر خواسته باشیم سخن را بسط و تفصیل دهیم، باید بگوییم که عناصری همچون رابطه مستقیم و مداوم مردم و حکومت، تعامل و تعاطی آزادیها و اقتدار سیاسی، مشارکت فعال نظری و عملی مردم در روند سیاست و مدیریت جامعه و بالاخره اصل تعمیم امامت و نقش دار بودن هر فرد در کلان رهبری جامعه، از ویژگیهای فرهنگ سیاسی در اسلام است که در قالب فرایض دینی مطرح گردیده است: فریضه امر به معروف و نهی از منکر، فریضه دعوت به خیر، فریضه النصیحة لأمة المسلمین.([80])

نویسنده دیگری توسعه مطلوب برای جامعه اسلامی را توسعه ای می‌داند که با ارزشهای دینی و سنت دینی نهادینه شده و باورها اعتقادات اساسی دین اسلام تعارضی نداشته باشد و نظام اخلاقی و ارزشی جامعه را تهدید نکند، توجه به سنّت و پرهیز از افراط در تجدّدگرایی و تبدیل کردن انسان به شیء (مسأله شیئی وارگی انسان) از امور بسیار حسّاس است.([81])

نویسنده دیگری این شاخصه ها را این گونه می‌شمرد:

1 ـ بالا بردن قدرت تفکر مردم.

2 ـ از بین بردن نابرابری اجتماعی.

3 ـ افزودن انسجام اجتماعی.

4 ـ پرهیز از استبداد رأی.

ایشان عقیده دارند که برای رسیدن به یك الگوی توسعه اسلامی مناسبت بیش از هر چیز نیازمند آن هستیم که اولاً اوضاع و شرایط و اقتضاءات زمان خود را به دقّت بشناسیم و ثانیاً یك بازنگری اساسی و کلی در تمامی مباحث و معارف اسلامی داشته باشیم.([82])

آقای مهدوی هادوی، امنیت داخلی و بین المللی، استقلال سیاسی، عدالت اجتماعی و ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل انسانی به عنوان شاخص‌های اصلی توسعه از دیدگاه اسلام می‌دانند. به نظرایشان هر چند که اگر به ظاهر این عناوین نظـر شود، شباهتهای فراوانی بین آنها و معیارهای توسعه غربی ممکن

است به نظر آید، ولی دقت در باطن و مبانی این امور تفاوت بنیادی بین این دو توسعه را آشکار خواهد ساخت. مانند قانون گرایی که در غرب برمبنای قانون اکثریت است، ولی در جامعه اسلامی قانون الهی است.

ایشان توسعه اسلامی را یك الگوی فراگیر و به هم مرتبط می‌داند که تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی،... در آن به صورتی هماهنگ ملاحظه شده و امکان تحقق این توسعه دریك بعد بدون ابعاد دیگر وجود ندارد.([83])

علل عقب افتادن مسلمانان:

سلسله جنبان نهضت‌های معاصر در جهان اسلام، مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی، این معضل را این گونه تبیین می‌کند: «در قرآن آیتی نیست که به صدای بلند و واضح تمام مسلمانها را به طرف سعی و مجاهده برای نشر و اعلاء کلمه حقه اسلام و بسط و توسیع مملکت و سیادت و حکمرانی بلاد اجانب دعوت نکرده است، و در صورت تنبلی و کسالتشان از پایبندی و عملی کردن آن حکم وآیت، خطر و گناه، بلکه مذلت و حرمان عظیم است.» ولی مسلمانان «به جای تثبت به تعلیمات اسلامی و تهذیب اخلاق اسلامی، یك مشت آداب و عادات و اباطیل و مزخرفات بر جامعه اسلامی حکومت می‌کند و ذرّه ای از آن عقاید و ایمانی که 13 قرن قبل اسلام را به طرف ارتقاء و تمدن اسلامی سوق داد، وجود ندارد».([84])

یکی از نویسندگان این عوامل را اینگونه می‌شمرد:

مهمترین عامل داخلی که از جهتی مانع نیل به توسعه است، در وضعیت فعلی کشورما «نداشتن قدرت تفکر منسجم و علم سازمان یافته» است و عامل دیگر قید و بندهای «کاستی» و ارزشها و هنجارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و مذهبی.([85])

نویسنده دیگری علّت اصلی را عدم بصیرت کافی نسبت به اسلام و احکام و آموزشهای آن، فرقه گرایی و عدم انسجام و همکاری لازم و مؤثر بین مسلمانان، صوفیگری و فقرپرستی و زهد منفی و آخرت زدگی، فقدان برنامه ریزیهای دقیق و جامع علمی، عدم توجه به پرورش نیروی انسانی متخصص و نظام تعلیم و تربیت کارآمد سیاستگذاریهای نا منسجم و ناسنجیده و مقطعی، عدم توجه به کار و تلاش و فعالیت و نظم و وجدان کاری و انضباط اقتصادی، حکومتهای استبدادی و استعمار خارجی می‌داند.([86])

نویسنده دیگری اسباب این معضل را این گونه بیان می‌کند: عدم وضوح شاخصهای توسعه از دیدگاه اسلام د رجهان اسلام و بهره گیری از معیارهایی که در تضاد آشکار با مبانی ارزشی اسلام قرار دارند، مانع باور عمومی به توسعه و تحقق آن در همه ابعاد شده است. عدم تحقق نظام سیاسی اسلام از یك سو و اجرا نشدن احکام و حقوق اسلامی از سوی دیگر به همراهی عدم وضوح مفاهیم اساسی اسلام در باب توسعه، موانع اصلی تحقق توسعه در جهان اسلام را تشکیل می‌دهد. حاکمیت سلیقه‌های لجام گسیخته، جدایی دولت مردان از آحاد ملّت عدم انتقال مفاهیم به سطوح مختلف اجتماعی، ناهمگونی در اجرای قانون و عدم عدالت حقوقی، بی اعتنایی به باورهای عمومی و توانایی‌های ملی،.... نمودهایی از اموری که سدّی محکم در برابر توسعه ساخته اند.([87])

یکی از نویسندگان در این راستا به نقاط ضعف در فرهنگ جامعه اشاره می‌کند:

1 ـ عدم اعتماد به خود در امور سیاسی و نگرش جبرگرا در سیاست

2 ـ پایین بودن سطح فرهنگ سیاسی و اجتماعی

3 ـ نبود برنامه و پروژه سیاسی

4 ـ تئوری توطئه

5 ـ فرهنگ پدر سالارانه.([88])

پتانسیل‌های اسلام برای توسعه سیاسی:

روح غالب نظریه‌های توسعه سیاسی ملهم از مکتب نوسازی حاکمی از جمع ناپذیری سنت به طور کلی و مذهب به طور خاص با توسعه سیاسی است.

معقول شدن اقتدار (نزد اغلب صاحب نظران) به معنی عرفی شدن زندگی سیاسی ـ اجتماعی و حاکمیت تمام عیار انسان بر تعیین ارزشها و هنجارها و قطع ارتباط سیاست با هر گونه منابع ماوراء طبیعی است.

مواضع عقل گرایی در معتقدات شیعه:

وجود اصل اجتهاد که خود متضمن توجه به شرایط و مقتضیات زمان و مکان، موضوع شناسی در پرتو آن دو، تطبیق فروع و جزئیات بر اصول کلی است، تنوع موضوعات مستنبطه شرعیه و عرفیه که شارع مقدس تصمیم گیری در مورد موضوعات عرفیه از جمله اغلب مسائل سیاسی را به عهده عقل و عرف بشری واگذار کرده است، احکام ثابت و متغیر در اسلام، توجه به عنصر مصلحت و ضرورت در رفتار سیاسی و در صدور احکام حکومتی نشان می‌دهد که عقل به عنوان یکی از ابزارهای شناخت و عقل گرایی به معنی حساسیت به زمان و مکان، رعایت ابعاد و جوانب گوناگون مسائل و انعطاف پذیری در صدور احکام مناسب برای موضوعات متنوع در مکتب اصولی شیعه به رسمیت شناخته شده است. از دیگر سو ضرورت مشورت حکومت اسلامی با صاحبنظران در موضوعات و زمینه‌های مختلف عرفیه، اصل نصیحت و انتقاد سازنده از زمامداران اسلامی، وجوب مشارکت سیاسی در لباس امر به معروف و نهی از منکر، عقلانیت در سازمان حکومت و ابتنای آن بر عقل کارشناسی جمعی، خشونت گریزی از سیاست و کیش زدایی از آن، نقش عقل، عرف و اراده انسان ها در فعلیت بخشیدن و تحقق حکومت اسلامی حاکی است که مذهب شیعه در چهارچوب احکام و تعالیم الهی وسعت قابل ملاحظه ای برای عقل و اراده جمعی انسانها قائل شده است و با بیان حقوق و تکلیف متقابل دولت و مردم زمینه‌های نظری برای تکوین جامعه مدنی پویا، پرسش دولت پاسخگو را فراهم ساخته است و از این زاویه نه تنها شاخه اصولی مذهب شیعه مانع توسعه سیاسی ـ به عنوان روش نه فلسفه و جهان بینی غربی ـ نیست، بلکه اصول و چهارچوبهای لازم برای نیل به توسعه سیاسی موزون و ناظر به نیازهای دنیوی و اخروی را تدارك دیده است. البته ضرورت حرکت در قالب قوانین اسلامی حکومت شیعی را از قالب نظامهای سیاسی لیبرال دموکراسی خارج می‌سازد. به سخن دیگر حکومت شیعی در محتوا تئوکراتیك و در روش دموکراتیك است و این دو لزوماً جمع ناپذیر نیستند.([89])

ویژگی‌های تسهیل کننده توسعه سیاسی در تجدید حیات سنت دینی:

تنها دینی می‌تواند راه نیل به توسعه را هموار کند که نه تنها رادع عقلانیت نیست، بلکه عقل گرایی را نیز صفتی ممدوح بداند. البته دین اسلام همه ابعاد توسعه سیاسی غربی را نمی‌پذیرد ولی اگر عقلانیت شاخص توسعی سیاسی، تلقی شود به دلایلی که به طور مختصر آورده می‌شود، تجدید حیات دینی شیعی با تأکید مستمر آن نسبت به دخالت عقل در تصمیم گیری‌های سیاسی و اجتناب از نیاکان گرایی، جزم اندیشی و مطلق انگاری با توسعه سیاسی منافات ندارد. از جمله موضوعاتی که عنصر عقلانیت در آنها حضور چشمگیر دارد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

اجتهاد: کاربرد عقل درفهم صحیح دین.([90])

جایگاه تعقل در معارف و احکام اسلامی:

معارف اسلامی بر سه قسم است: نظری، ارزشی و عملی.

معارف نظری یا اصول عقاید که اعتقاد و التزام به آنها برای ورود در جرگه معتقدان دین ضروری است و جزء ارکان اسلام به حساب می‌آید، می‌باید بر استدلال و تعقل مبتنی باشند.

معارف ارزشی با اخلاقیات بر چون و چرا مبتنی بوده و با برهان و استدلال ثابت می‌شوند، اما در فقه بسیاری از مباحث به بهانه اخلاقی بودن کنار گذاشته شده اند. افزون براین وضع معارف علمی که تصوّر می‌شود تعبدی محض هستند، بر مصالح و مفاسد معین مبتنی است.([91])

عقل در احکام ثانویه:

معارف عملی اسلام به یك اعتبار به سه قسمت تقسیم می‌شود: احکام اولیه، ثانویه و موضوعات. احکام اولیه اسلام به آن دسته از احکام و قوانین الهی اطلاق می‌شود که همواره ثابت بوده و هیچ عاملی نمی‌تواند در آنها دگرگونی ایجاد کند. البته ثبات این دسته از احکام در حالت اختیار استقرار می‌یابد. احکام ثانویه به عنوان بخشی از معارف اسلامی، مقررات و قوانینی هستند که در گذرگاه زمان به جهت بروز مصالح یا مفاسدی ویژه توسط حاکم اسلامی وضع می‌شود.

آگاهان و خبرگان و متخصصان جامعه و اشخاص مورد اعتماد که از مسائل موجود آگاه و مطلع هستند.. وبر قضایای مختلف اشراف دارند، تشخیص خود را به حاکم اسلامی عرضه کرده و در صورت مجاب شدن حاکم، حکم صادر می‌شود.([92])

عقل و تشخیص موضوعات:

موضوعات احکام شرعی را به اجمال می‌توان به دو دسته کلی موضوعات مستنبطه و موضوعات عرضیه تقسیم کرد، موضوعات مستنبطه که تعداد آنها بسیار محدود است، موضوعاتی هستند که شارع در آنها نظر خاص اعمال نموده و اصطلاح خاصّی در مقابل موضوعات متداول در میان عرف عامّه جعل کرده است، از جمله عنوان مسافر، فقیر، وطن و....» .([93])

موضوعات عرفیه که اکثر و اهم موضوعات شرعی را تشکیل می‌دهند به آن بخش از احکام و معارف اسلامی اطلاق می‌شود که دست جعل به آنها نخورده است وواضع قوانین آنها را وضع نکرده است بلکه تعیین موضوعات به جامعه واگذار شده است، از آنها که حکم تابع موضوع بوده و رابطه سببی و مسببی بین آن دو حاکم است، از این رو دخالت عرف در تشخیص موضوع به طور غیر مستقیم دخالت در حکم است.([94])

نقش عقل عرفی در فهم معانی الفاظ: معمولاً از آن به عنوان متبادر، منساق الی الذهن، ظهور عرضی و انصراف یاد می‌شود، مثلاً لفظی که در کلام شارع آمده که دارای معانی و صور مختلف است آنگاه در مقام استنباط بر فقیه مشکل می‌شود که کدام یك از این معانی مورد نظر شارع است، در این صورت به فهم عرف متوسل شده و از میان معانی احتمالی، معنایی را که در اولین وهله به ذهن مردمان سبقت گرفته و تبادر می‌نماید، متعین می‌شود.([95])

تطابق اسلام بانیازها و مقتضیات زمان و مکان نشانگر انعطاف پذیری دین و حضور عنصر عقلانیت است چه، از آنجا که دین با تعیین اهداف (نه وسایل) سروکار داشته وتعیین وسایل نیز در زمره موضوعاتی است که با گذشت زمان متحول شده و مستلزم حکم جدید می‌شود، لذا ممکن است موضوعی ظاهراً مشابه در زمانها و مکانهای مختلف دارای احکام گوناگون باشد.. دیگر اینکه این امر به منزله نفي حدیث «حلال محمّد حلال الی یوم القیامه و حرامهُ حرام الی یوم القیامه» نیست، چه این موضوع واحد نیست که مشمول تغییر حکم شده است.

مصلحت اندیشی در برخورد با رویدادهای اجتماعی و مواضع سیاسی از انعطاف پذیری دین و عقلانیت آن خبر می‌دهد.

احکام حکومتی که براساس مصالح امت اسلامی وضع می‌شود (و چه بسا منافی و مغایر با احکام دائمی یا ثانوی الهی باشد) به مثابه روزنه ای است که از منظر آن حاکم اسلامی با بهره گیری از عقل و مصالح امت به مسایل نگریست و برای کارهایی از بنبستهای احتمالی موجود، احکام لازم و نافذ را صادر می‌کند، نگرش خود انتقادی به عنوان یکی از مظاهر تجدید حیات تفکر شیعی، با وجود احترام به علم و تهذیب علمای پیشین، خواستار تقدس زدایی از افکار آنان است. احیاگران شیعه نسبت به فقدان مکانیسم استعداد یابی طلاب و فقدان محدودیت زمانی تحصیل در سطوح گوناگون انتقاد داشته و بر ضرورت وارد کردن موضوعات جدید علوم انسانی مانند جامعه شناسی، اقتصاد، سیاست، روانشناسی و زبانهای خارجی در

برنامه درسی حوزه ها تأکید میورزند.([96])

تحول فکر سیاسی شیعه در گذر زمان نمونه خوبی از انطباق اندیشه سیاسی با نیازهای زمان است چه متعاقب طرح اندیشه مشروطیت، نگارش کتاب (تبیه الامة و تنزیه الملّه) نائینی نقطه عطفی در تکامل فکر سیاسی شیعه به شمار میرود سوی نظام مشروطه را منطبق با تعالیم سیاسی اسلام و آراء فقه شیعه قلمداد و بر مشروعیت آن استدلال نمود و در نتیجه به مفهوم حاکمیت ملی در سیستم سیاسی صحه گذارد. تشکیل نظام جمهوری اسلامی ایران نقطه عطف دیگری در روند تکامل فکر سیاسی تشیع محسوب میشود، زیرا با تدوین قانون اساسی، اصل مشارکت توده ها در تعیین سرنوشت سیاسی ـ اجتماعی خود برای اولین بار نهادینه شد و با نهادینه شدن عنصر رهبری و تعیین جایگاه رسمی نام مجموع تشخیص مصلحت نظام بر عنصر مصلحت اندیش در مسایل حکومتی بر احکام فقهی صرف صحه گذاشته شد. با صدور فتاوی و احکام حکومتی همچون جواز کنترل موالید، حلیت شطرنج، جواز خرید و فروش خون و پیوند اعضاء و جز آن عملاً نیازها و مصالح حکومت بر هر چیز دیگر مقدم دانسته شد و آن قاعده مقبول فقهی جامه عمل پوشید که «الضرورات تبیح المحضورات» به این معنا که ضرورت امر ممنوع یا هر الزامی را مباح و جایز مینماید.([97])

از مطالب فوق میتوان نتیجه گرفت که، تجدید حیات شیعه با کار برد عقل در فهم متون دینی و مصلحت سنجی در اجرای قوانین شریعت، با تسهیل ورود عناصر عقلانیت ممانعتی برای توسعه سیاسی ایجاد نمیکنند و اسلام و احیاگری شیعی ضد توسعه نبوده بلکه بر عقلانیت، منطق و عمل فعال تأکید میورزد.

اسلام با تلفیق دو عنصر اصلی نو سازی و توسعه سیاسی و تأکید بر سایر عوامل موثر در نوسازی و توسعه، اقتدار دولت را در حدّ متمرکز و مشارکت مردمی را تا درجه ایثار و شهادت پیش میبرد.([98])

زمینه و عوامل شکل گیری قدرت سیاسی دراسلام را میتوان به ترتیب زیر شمرد:

1 ـ عقل گرایی.

2 ـ برابری انسانها.

3 ـ احترام به آرای عمومی.

4 ـ شورا.

5 ـ نظارت عمومی.

6 ـ عدالت و قسط.

7 ـ نفی ظلم وستم و تجاوز.

8 ـ آمادگی دفاعی.([99])

می‌بینیم که تا حدّ زیادی بر عدالت اجتماعی و بر مشارکت مردم تأکید شده است.

در حکومت اسلامی فعالیّت سیاسی و اظهار نظر کردن و داشتن حق رأی به هر گونه و شکلی که باشد تا زمانیکه منجر به عمل مسلحانه یا قتل و زخمی کردن نرسد مجاز است و نیازی به اجازه ولی فقیه ندارد مگر در مواردی که بخواهند از زور استفاده کنند.([100])

پس ما هر گاه که باورمان شد که ما از طریق انتخابات می‌خواهیم شخصی را برای دفاع از حقوق و منافعمان به وکالت بگذاریم و یك مدیری انتخاب می‌کنیم که بر مشارکت ما محافظت کند در این هنگام پأیه‌های مشارکت سیاسی صحیح را گذاشته ایم. و این مسئله مستلزم این است که دو مطلب را بپذیریم. اول آنکه «الطریق الی ا بعدد انفاس الخلائق» راه‌های به سوی خدا به تعداد نفسهای خلایق است. و از اینجا تکثرگرایی می‌تواند برخیزد چون راه به سوی خدا تنها منحصر به این راه و روش یا آن نیست. (البته منظور در اینجا از تکثرگرایی تمام ابعاد پلورالیزم نیست)، و دیگر آنکه بپذیریم که «ان اختلاف امّتی رحمه» یعنی اختلاف امّت من رحمت است. پس رقابت سیاسی یك رحمت و نعمت است و مفهوم رقابت در ذات مشارکت نهفته و نهانی است.([101])

آقای عمید زنجانی میان مقبولیّت و مشروعیت تلازم می‌بینند، به گونه ای که قابل انفکاك از هم نیستند و با منتفی شدن به یکی از آنها دیگری نیز منتفی خواهد شد.([102])

شهید صدر درمورد حقوق مردم در حکومت اسلامی می‌نویسد; در هر مسئله ای از شریعت که در بردارنده بیش از یك اجتهاد است، همگی به عنوان جایگزینهای مشروع حساب می‌شوند. و انتخاب یکی از این جایگزینها با قوه مقننه است که این امر را براساس مصلحت عمومی انجام می‌دهد، در مواردی که شریعت موضع قاطعی اتخاذ نکرده باشد، قوه مقننه که نماینده مردم است، قوانینی را که به صلاح می‌داند به شرط آنکه

مغایر قوانین اساسی نباشد، وضع کند. و موارد این قوانین (منطقة الفرغ) نامیده می‌شود، و این منطقه شامل تمام حالاتی می‌شود که شریعت به مکلف اختیار اتخاذ تصمیم داده و از حق قوه مقننه است که تصمیم معین را بر مکلف وضع کند بر حسب آنچه که خود مصلحت عمومی می‌بیند، به شرط آنکه با قانون اساسی مخالفتی نداشته باشد قوای مقننه و مجریه با تکیه بر مردم عمل می‌کنند و در حقیقت صاحب حق تصمیم در این دو زمینه با روشی که قانون اساسی معیّن می‌کند مردم هستند، و در اصل، این حق (حق استخلاف و رعایت) داده شده از طرف منشأ سلطه‌های حقیقی (خداوند متعال) است.([103])

(مشروعیّت پا به پای مشارکت در توسعه سیاسی مطرح می‌شود).

از جمله مواردی که باعث افزایش مشروعیت می‌شوند عبارتند از:

الف ـ قابلیت و توانایی سیستم در اتباط دادن ارزش ها به عملکردهای اداری، اقتصادی و سیاسی و نیز ارتباط دادن سنتها به اقتدار.

ب ـ قابلیت سیستم در تجهیز و جذب.

ج ـ حکومت قانون.

د ـ تطابق عملکردهای واقعی سیستم با سیاستهای اعلام شده.

هـ ـ توانایی‌های سیستم در توزیع منطقی اقتدار.

و ـ افزایش و بالابردن کارایی در چهارچوب نظام اداری.([104])

مرحوم شریعتی راهکار رسیدن به توسعه را گذار از رنسانس و بازگشت به خویشتن می‌داند، او می‌گوید که رنسانس اسلامی، کشف اسلام نخستین، یافتن يك ایدئولوژی و طرح بازگشت به خویش با احیای اسلام راستین در جامعه اسلامی برای تحقق این هدف است، اگر آن اسلامی که در صدراسلام حرکت و تحول آفرید امروز نیز دریافت شود می‌تواند ایجاد تحول کند و پنج نیاز عصر ما (ایمان، مکتب، وحدت، عدالت ورهبری) را پاسخ دهد.

او می‌گوید تمدن و فرهنگ و خویشتن که از همه به ما نزدیکتر است و در حال حاضر زنده است، خویشتن فرهنگی اسلامی است، اما باید اسلام را از صورتهای تکراری و سنتهای آگاهانه ای که بزرگترین عامل انحطاط است، به صورت یک اسلام آزادی بخش مترقی و معترض و به عنوان یک ایدئولوژی آگاهی دهنده و روشنگر مطرح کرد تا این آگاهی که مسئولیت روشنفکر مذهبی و غیر مذهبی است و مطابق با شخصیت حقیقی انسانی است، استوار بماند.([105])

در همین راستا امیر المؤمنین A همیشه در سفارشات خود به ولات بر حقوق مردم و حق مشارکت آنها تأکید می‌نماید. ایشان در دستور به متولیان امور بر موارد زیر تأکید می‌کنند:

1 ـ خودسازی.

2 ـ استقلال رأی.

3 ـ مشورت.

4 ـ بینش و هوشیاری.

5 ـ حضور در زمان (درك شرایط محیط).

6 ـ حضور در مکان (تأکید بر استواری در حضور در صحنه).

7ـ گذشت و مدارا و نیز ارتباط مستقیم با مردم، خضوع برای خدا وخلق، قاطعیّت و احقاق حق ضعیفان، سعه صدر در پذیرش انتقاد، احترام به شخصیت ملت، ارتباط با مسایل جاری کشور، اطلاع از عملکرد کارمندان، رسیدگی به مشکلات مردم، انضباط اداری، خلوت با خدا، خلوص در عمل و خدمت، پرهیز از منت نهادن بر ملّت، اجتناب از افزون نگری، پرهیز از وعده بدون عمل.([106])

یکی از مهمترین راهکارهای رسیدن به توسعه سیاسی این است که حکومت به حقوق مردم تجاوز نکند و در راه تحقق آنها تلاش کند. مهمترین این حقوق را می‌توانم به ترتیب زیر بشماریم:

1 ـ حق آزادی.

2 ـ حق زندگی.

3 ـ حق کرامت نفس.

4 ـ حق حمایت عمومی.

5 ـ حق سرپرستی اسلامی.

6 ـ حق بر خورداری از مساوات.

7 ـ حق برخورداری از عدالت.

8 ـ حق طلب علم.

9 ـ حق مالکیت.

10 ـ حق مسکن و حرمت آن.

11 ـ حق ارفاق ومدارا.

12 ـ حق رأی و انتخاب.

13 ـ حق مشورت.

14 ـ حق آگاهی و اطلاع داشتن.

15 ـ حق به عهده گیری وظایف عمومی.

16 ـ حق کاندید شدن و تبلیغ برای خود.

17 ـ حق امر به معروف و نهی از منکر.

18 ـ حق نظارت.

19 ـ حق محاکمه دولت.

20 ـ حق عزل.

21 ـ حق پیشرفت و تکامل.([107])

نتیجه گیری

برای رعایت اختصار به همین مقدار بسنده می‌شود، و تقریباً به پاسخ پرسشهای خود رسیده ایم و امّا در مورد پاسخ آزمون فرضیه باید گفت کمی‌مثبت است ولی بیشتر منفی. یعنی بستگی به نوع قرائتی که مسلمانان از اسلام دارند این دین می‌تواند ضدّ توسعه و یا زمینه ساز توسعه باشد، نگارنده، این سطور قرائت دوّم را مستدلتر مانگارد، قرائتی که در صدراسلام بوه و در دو قرن اخیر در حال احیا شدن هست، هر چند که هنوز راه بلندی پیش رودارد.

امّا اینکه توسعه سیاسی مورد نظر اسلام چیست و چه خصوصیاتی دارد و علّت فاصله گرفتن مسلمانان از آن چیست؟ و راه کارهای رسیدن به آن کدام است؟ مطالبی است که هر چند فصلهای سوم و چهارم این نوشته تلاش نموده تا آنها را روشن کند ولی باید اعتراف کرد که این موضوع بحثی عمیقتر و دقیقتر از این مقاله می‌طلبد که باید به فرصت دیگری و شاید شخص دیگری واگذار شود.

واگر این نوشته توانسته که ایجاد سئوال کند، خود را موفّق می‌داند.

لیست منابع

الف ـ کتب

- آقابخشی، علی، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، مرکز اطلاعات و مدارك علمی ایران، 74.

- خاکبان، سلیمان، درآمدی بر اسلام، توسعه و ایران، ج1، قم; موسسه فرهنگی انتشاراتی حضور، 1375.

- عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، قم; پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

- نراقی، یوسف، توسعه و کشورهای توسعه نیافته و مطالعه تحقیقی از جنبه‌های نظری ـ تاریخی توسعه نیافتگی، ج2، تهران: شرکت سهامی انتشار، 1373.

- نظرپور، محمد نقد،ارزشها و توسعه، ج1، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1378.

- ماکس وبر، اخلاق پروتستانیسم و روح سرمایه داری، ترجمه: عبد المعبود انصاری، ج2، تهران: سمت، 74.

ب ـ مقالات

- الحلو، مشتاق، «سیاست و حکومت در نهج البلاغه»، جشنواره شیخ طوسی، قم، 1376.

- «پیش درآمدی برای آشنایی با حقوق و آزادیهای مردم در حکومت اسلامی»، دهمین کنفرانس بین المللی وحدت اسلامی، 1376.

- «حکومت دینی، حقیقت یا توهم»، همایش علمی ـ پژوهشی دانشجویان و دانش آموختگان دانشگاه مفید، بهار 1377.

«نقش سید جمال الدین اسد آبادی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران»، کنگره بین المللی صدمین سال رحلت سید جمال الدین اسد آبادی، 1375.

- حجاریان، سعید، «ناموزونی فرآید توسعه سیاسی در کشورهای پیرامونی»، راهبر، ش2، 223 زمستان 72.

- سریع القلم، محمود، «ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی» ش7 و8 سال: 6 فروردین و اردیبهشت 71.

- عبدی، عباس، «پس افتادگی توسعه سیاسی در ایران»، روزنامه سلام، ش1170، 30/3/74.

- فراستخواه، مقصود، «زیست شناسی دین انسان»، اطلاعات، ش 20462، 5/2/74، 9/2/74/13/2/74.

- کریمی، ملّه، علی، «شیعه و توسعه»، چکیده پایان نامه‌های ایران 23 دوره6، ش3 پاییز 77.

- کریمی ملّه، علی، «تجدید حیات شیعه و توسعه سیاسی»، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق«ع»، ش1، س1، پاییز 74.

- میرموسوی، علی، «مبانی دینی و فرهنگی سیاسی مشارکتی»، نقد و نظر، ش3 و4، وره دوم تابستان و پاییز 75.

- نگدیو، دال سیو، «پایداری فرهنگ سیاسی سنتی در برابر توسعه سیاسی در کره و ایران»، چکیده پایان نامه‌های ایران، ش23، 1376.

- ویلیان چیتیك، «به سوی خداشناسی توسعه»، معرفت، ش2، س4، پاییز 74.

- یوسفی اشکوری، حسن، «نگرشی براندیشه‌های دکتر علی شریعتی»، سلام، ش1170، 30/3/74.

مقالات عربی:

- حجاریان، سعید و فیرحی، داود، «الثقافة السیاسیة، قضایا اسلامیة،، ش6، 1419 ق.

- عمید زنجانی، عباسعلی، «السلام والدیمراطیة»، قضایا اسلامیة، ش6، 1419ق.

([1]). ارزشها و توسعه، محمد نقی نظرپور، صد 23.

([2]). همان، ص24 به نقل از (ستاریفر،محمد، در آمدی بر سرمایه و توسعه، ج1، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، 74، ص11).

([3]). پیشین، ص25.

([4]). ارزشها و توسعه، محمد نقی پور، ص30 به نقل از (کتاب توسعه، شماره 4 (دین، فرهنگ، توسعه)دکتر حسین عظیمی، ص27).

([5]). همان، ص31.

([6]). ارزشها و توسعه، محمد نقی نظرپور، ص33.

([7]). فرهنگ علوم سیاسی، علی آقا بخشی، ص257.

([8]). ارزشها و توسعه، محمد نقی نظرپور، ص39 به نقل از سیف زاده، حسین، نوسازی ودگرگونی سیاسی، نشر سفیر، ص9 و68.

([9]). همان، همان صفحه، به نقل از پراسادمیرا، برداشتی نواز مسائل توسعه. ترجمه: حمید فراهانی راد، گزیده مسائل اقتصادی اجتماعی، سازمان برنامه و بودجه، ش46، ص6.

([10]). پایداری فرهنگ سنتی در برابر توسعه سیاسی در کره و ایران، نگ یودال سیو ص36.

([11]). مبانی دینی و فرهنگی سیاسی مشارکتی، علی میرموسوی (نقد و نظر س2 ش3و4) ص89.

([12]). همان و همان صفحه و ص101.

([13]). مبانی دینی و فرهنگ سیاسی مشارکتی، علی میرموسوی (نقد ونظر س2 ش3 و4) ص97 ـ 91.

([14]). «حکومت دینی، توهّم یا حقیقت؟!» مشتاق الحلو، همایش علمی پژوهش دانشگاه مفید ص7 به نقل از فرهنگ روابط بین الملل ص65 ـ 59.

([15]). همان، ص7 به نقل از فرهنگ روابط بین الملل ص114 و113.

([16]). همان، ص8.

([17]). همان، ص9 به نقل از امت و امامت ص49.

([18]). توسعه و کشورهای توسعه نیافته، ص151 و150.

([19]). همان، ص152.

([20]). ارزشها و توسعه، ص43 به نقل از قوام، عبد العلی، توسعه سیاسی و تحول ادارای، نشر قومس ص21 و20.

([21]). ارزشها و توسعه، ص 56 ـ 43.

([22]). ارزشها و توسعه ص42 به نقل از داد، سی اچ، رشد سیاسی. ترجمه: عزّت ا فولادوند، نشر نو، صص 23 و22.

([23]). همان، ص41.

([24]). توسعه و کشورهای توسعه نیافته، یوسف نراقی، ص34 به نقل از جاناتان لمکو، 1368 ص 7 و6.

([25]). توسعه و کشورهای توسعه نیافته، یوسف نراقی، ص34 به نق از جاناتان لمکو، 1368، ص7.

([26]). توسعه و کشورهای توسعه نیافته، صص 3 ـ 71.

([27]). توسعه و کشورهای توسعه نیافته، صص 3 ـ 71.

([28]). توسعه و کشورهای توسعه نیافته، ص 74 و73.

([29]). عباس عبدی «پس افتاگی توسعه سیاسی در ایران» روزنامه سلام ش1170، ص6.

([30]). توسعه و کشورهای توسعه نیافته، ص108 ـ 84.

([31]). توسعه و کشورهای توسعه نیافته، ص 140 ـ 109.

([32]). همان مأخذ، ص 46 و45.

([33]). راهبرد سال 2 ش3، سعید حجّاریان «ناموزونی توسعه سیاسی در کشورهای پیرامونی»، صص 25 ـ 23.

([34]). ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی، سال ششم، شماره هفتم و هشتم، دکتر محمود سریع القلم، ص26.

([35]). همان مأخذ، ص27.

([36]). ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصای، سال 6 ش 7 و8، دکتر محمود سریع القلم ص27.

([37]). همان، ص29.

([38]). فصلنامه پژوشی دانشگاه امام صادق(ع)، سال1، ش1، علی کریمی ملّه «تجدید حیات شیعه و توسعه سیاسی» صد 34 به نقل از ابو الفضل دلاوری. نوسازی در ایران: موانع و تنگناهای نوسازی سیاسی و اقتصادی تا پایان عصر قاجار (تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی، 1369، ص12.

([39]). فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق(ع)، سال1، ش1، علی کریمی ملّه «تجدید حیات شیعه و توسعه سیاسی» ص 35 و34، به نقل از محمد توکل، توسعه و فرهنگ، مجله نامه فرهنگ، سال دوم شماره یك و دو، 1370، ص16.

([40]). همان، ص35، به نقل از حسین عظیمی، همان منبع، ص20.

([41]). همان، ص35.

([42]). ارزشها و توسعه، ص148 به نقل از مجله اطلاعات سیاسی ـ اقتصای، شماه یك، توسعه و فرهنگ و آموزش، دکتر حسین عظیمی.

([43]). در آمدی بر اسلام، توسعه، ایران، ص101.

([44]). همان، ص103.

([45]). روزنامه اطلاعات، شماره 20469 دکتر مقصود فراستخواه، ص6.

([46]). ارزشها و توسعه، محمد تقی نظرپور، ص102.

([47]). ارزشها و توسعه، محمد نقی نظرپور، ص106 ـ 105.

([48]). همان، ص180 ـ 179به نقل از ستاریفر، محمد، در آمدی بر سرمایه و توسعه،ص232.

([49]). همان مأخذ، به نقل از میردال، گونار، درام آسیایی، انتشارات امر کبیر: 1366، ص43.

([50]). روزنامه اطلاعات، ش2462، 5/2/74، دکتر مقصود راستخواه «زیست شناسی دینی انسان»، ص6.

([51]). روزنامه اطلاعات، تاریخ9/2/74، ص6، دکتر مقصود فراستخواه «زیست شناسی دینی انسان».

([52]). ورزنامه اطلاعات، تاریخ 13/2/74، شماره 20469، ص6، دکتر مقصود فراستخواه «زیست شناسی دینی انسان».

([53]). روزنامه اطلاعات، تاریخ 13/2/74، شماره: 20469، ص6، دکتر مقصود فراست خواه، «زیست شناسی دینی انسان».

([54]). روزنامه اطلاعات، 13/2/74، شماره: 20469، ص6، دکتر مقصود فراست خواه، «زیست شناسی دینی

انسان».

([55]). اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری، ماکس وبر، ص2.

([56]). همان،ص12.

([57]). همان، ص17.

([58]). همان، ص18.

([59]). اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری، ماکس وبر، ص23.

([60]). همان، ص24.

([61]). ارزشها و توسعه، محمد نقی نظرپور، ص200 ـ 181، به نقل از لنکی، گرهارد، لنسکی، جین، مسیر جوامع بشری، ترجمه ناصر موفقیان، سازمان انتشارات آموزش و پرورش انقلاب اسلامی، اول: 1369 ص323 ـ 322.

([62]). ارزشها و توسعه، محمد نقی نظرپور، ص183، به نقل از توسعه اقتصادی ژاپن، محمود توسلی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، چاپ اول: 1372، بخش دوم، صص95 ـ 65.

([63]). معرفت، ش14، س4، ش2، پاییز 74، ص41 و40.

([64]). همان، ص49 ـ40.

([65]). همان، ص49.

([66]). فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق(ع)، سال اول، شماره اول، پاییز 74، علی کریمی ملّه «تجدید حیات شیعه و توسعه سیاسی» ص28.

([67]). فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق(ع)، سال: اول، شماره: اول،پاییز 74، علی کریمی ملّه «تجدید حیات شیعه و توسعه سیاسی» صد31.

([68]). همان، ص28.

([69]). همان، ص36 به نقل از حسین بشیریه، نوسازی و دگرگونی سیاسی، جزوه درسی، سال: 70، ص24.

([70]). همان، ص37.

([71]). روزنامه سلام، ش117 ـ 30/3/74، حسن یوسفی اشکوری «نگرشی براندیشه های دکتر علی شریعتی» ص6.

([72]). سلمیان خاکبان، در آمدی بر اسلام، توسعه و ایران، ص21 ـ 17.

([73]). همان، ص30.

([74]). همان، ص65 ـ 66.

([75]). سلیمان، خاکبان، درآمدی بر اسلام، توسعه و ایران، ص65 ـ 63.

([76]). همان، ص72 ـ 65.

([77]). کریمی ملّه، علی، «عقل گرایی در اصول گرایی شیعی و توسعه سیاسی»، چکیده پایان نامه های ایران،ش23،دوره6، ش3، پاییز 77.

([78]). حجاریان، سعید، مصاحبه با (قضایا اسلامیة) ش6 ـ ص529، 1419 ق.

([79]). فیرحی، داود، مصاحبه با (قضایا اسلامیة) ش6 ـ ص530، 1419ق.

([80]). عمید زنجانی، عباسعلی، (نقد ونظر) س2 ش3 و4، صد7، تابستان و پاییز 75.

([81]). همتی، همایون، (قبسات) بهار 77، ص21.

([82]). رفیع پور، راموز، (قبسات) بهار 77، ص7.

([83]). هادُی تهرانی، مهدی، قبسات، سال سوم، ش اول، بهار 77، ص24.

([84]). الحلو، مشتاق، «نقش سید جمال الدین اسد آبادی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران» کنگره بین المللی سید جمال الدین اسد آبادی 1375، ص26.

([85]). رفیع پور، رامرز، قبسات، سالسوم، شماره یك، بهار 77، ص5.

([86]). همتی، همایون، قبسات، سال سوم، شماره یك، بهار 77، ص20.

([87]). هادوی تهرانی، مهدی، قبسات، سال سوم، شماره اول، بهار 77، ص24.

([88]). حجاریان، سعید، مصاحبه با «قضای اسلامیة»، شماره 6، 1419 ص543.

([89]). کریمنی ملّه، علی، «عقل گرایی در اصول گرایی شیعی و توسعه سیاسی»، چکیده پایان نامه های ایران 23 دور 65، ش3، پاییز 77، ص35.

([90]). کریمی ملّه، عقل گرایی در اصول گرایی شیعی و توسعه سیاسی»، چکیه پأیان نامه های ایران 23 دور 65، ش3، پاییز 77، ص38.

([91]). همان، ص39 به نقل از محمد تقی جعفری، جایگاه تعقل و تعبد در معارف اسلامی، مجله حوزه فروردین و اردیبشت 71، ش49، ص69.

([92]). همان، ص39 به نل از همان منبع ص90.

([93]). همان، ص40 به نقل از عباس حسینی ائم مقامی «نقش دو عنصر زمانی و مکانی در استنباط» مجله کیهان اندیشه، مهر وآبان69، ش 32، ص47.

([94]). همان، ص40 به نقل از محمد تقی جعفری، جایگاه تعتقل و تعبد در معارف اسلامی، مجله موزه، فروردین و اردیبهشت 71، ش 49، ص9.

([95]). همان، همان 7 صفحه به نقل از همان منبع ص50.

([96]). همان، ص56.

([97]). همان، صر 57 ـ 56.

([98]). عباسعلی عمید زنجانی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، ص329.

([99]). همان، ص 312 ـ 302.

([100]). داود یرحی، «مصاحبه با قضایا اسلامیه» ش6، 1419، ص540.

([101]). سعید حجاریان، مصاحبه با «قضایا اسلامیه» ش6، 1419، ص542 ـ 541.

([102]). عباسعلی عمید زنجانی، مصاحبه با «قضایا اسلامیه» ش6، 1419، ص39.

([103]). مشتاق الحلو «پیش در آمدی برای آشنایی با حقوق و آزادیهای مردم در حکومت اسلامی) همین کنفرانس بین المللی وحدت اسلامی، 1376، ص70.

([104]). محمد تقی نظرپور، ارزشها و توسعه، ص39 به نقل از ماهنامه فرهنگ توسعه، ش7، ص57.

([105]). روزنامه سلام ش1170 ـ 30/3/74 ص6 حسن یوسفی اشکوری «نگرش بر اندیشه های دکتر علی شریعتی».

([106]). مشتاق الحلو «سیاست و حکومت در نهج البلاغه» جشنواره شیخ طوسی، 1376،33 ـ 31.

([107]). مشتاق الحلو (پیش در آمدی برای آشنایی با حقوق و آزادی های مردم در حکومت اسلامی) دهمین

کنرانس بین المللی وحت اسلامی، 1376ص 39 ـ 11.